فریاد زن

(خودشنا سی زن آخرالزمان)

*****

Womanly Self-Knowledge

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **فریادِ زن**

مؤلف: **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: **شهریور** 1392 **ه .ش**

تعداد صفحه: 22

بســم الله احَـد

۱- اصولاً چرا در عصر ما جايگاه زن و مرد در حال تغيير است يعني زنها ميل دارند مرد شوند و مردها هم به سمت زن واري مي روند مثلاً اينكه چرا مردها از ازدواج مي گريزند و اين دختران هستند كه دربدر به جستجوي شوهر مي باشند و از مردها خواستگاري مي كنند و مردها هم تمايل دارند كه از آنها خواستگاري شود و اين مردهايند كه شرايط ازدواج را تعيين مي كنند كه يكي از شرايط مردان اينست كه همسرشان شاغل و داراي درآمد باشد. و ديگر طرز آداب و پوشاك است كه مردان به سمت آرايش و پوشش زنانه مي روند و زنان هم مردوار مي شوند. و نيز اينكه امروزه دختران بيشتر از پسران ميل به تحصيلات عاليه دارند و پسران بيشتر به سوي امور هنري مي روند تا لطيف تر شوند. و نازكردن مردان و نازكشيدن زنان از پديده هاي عجيب عصر ماست. و همچنين جلوه گري مردان و انفعال و بي تفاوتي زنان در اين امر. و به طور كلي حركت زنان به سوي فعاليت و فاعليت و حركت مردان هم به سوي مفعوليت در همه امور از جمله رابطه جنسي بيان ديگري از اين واژگونسالاري رابطه آدم- حوائي مي باشد. آيا به راستي چه خبر است؟ جامعه و تاريخ بشري و همچنين خانواده به چه عاقبتي در حركت است و اين از كجاست؟

۲- و براي تكميل صورت مسئله بهتر است بگوئيم كه چرا در عصر مدرن زنان به سوي عاشقيت مي روند و نقش عاشق را ايفا مي كنند و مردان هم به سوي معشوقيت در حركتند كه به نظر ما هسته مركزي كل اين واژگوني است.

۳- به نظر ما اين بدان دليل است كه زن امروز ديگر هيچ جائي در دل مرد براي خود نمي يابد و لذا تصميم گرفته كه با اين تلاش جديد شايد بتواند يك بار ديگر محبوب مردي شود و در دلش اسكان گيرد. و يا به زبان ديگري زن ناكام و مطرود از دل مرد مشغول اثبات اين ادعاست كه اصلاً نيازي به مرد و دل او ندارد و لذا نيازي هم به حمايت و معيشت مرد ندارد و خودش مي تواند خود را از هر حيث تأمين كند و بلكه مرد را هم تأمين نمايد. و اين اساس رواني معضله فمينيزم است كه به معناي مكتب اصالت و خودكفائي زن مي باشد. پس بايد گفت اين واژگوني در آن واحد هم به معناي آخرين تلاش زن براي محبوبيت در دل مرد است و هم در مرحله نهايي كه بازهم ناكام شد، به معناي انتقام از مرد است.

۴- پس بايد گفت كه اين مكتب اصالت زن و ادعاي بي نيازي زن از مرد پيشاپيش در خود مرد رخ نموده و مرد بوده كه از زن بي نياز شده و يا شايد هم تظاهر به بي نيازي نموده است و زن را از دلش بيرون انداخته است تا مسئوليت و ولايت زنش را نپذيرد و لذا به سوي هرزگي رفته است. كه زن هم متعاقب اين مرد دچار فمينيزم رواني شده كه به تدريج در دهه هاي اخير تبديل به يك مكتب فلسفي گشته است. يعني فمينيزم در مرحله نخست به عنوان يك واقعه رواني در بشر رخ نموده و سپس تبيين و توجيه شده است.

۵- و اين مسئله شامل حال رابطه پدر و برادر نسبت به دختران و خواهران هم مي شود. يعني وقتي مرد خانه نسبت به زنش ولايت و مسئوليت و غيرت ندارد طبعاً نسبت به دختران خود هم ندارد و لذا يك نسل فاقد ولي و ولايت پا به عرصه جامعه نهاده است كه در بدر به جستجوي دلي است كه دوستش بدارد و به او اعتماد كند و از او حمايت نمايد. يعني نسل بي خانمان و بي وطن و بي بنياد پديد آمده است كه اساس آن بي پناهي زن است زيرا خانمان و بنياد و وطن هر زني آن دلي است كه او را دوست مي دارد. و لذا اين زن در بيرون از خانه اي كه در آن دلي برايش نمي طپد به جستجوي دل است و اينست راز سرگشتگي و هرزگي و نابودي زن فمينيست!

۶- پس سؤال اينست كه چرا و چگونه زن از دل مرد رفته است و يا مرد او را از دل خود رانده است يعني زن از دل شوهرش و دختر از دل پدرش و خواهر از دل برادرش طرد گشته است؟ چه اتفاقي موجب اين فاجعه عظيم گشته است كه هر دو را هرزه و تباه و روسپي صفت ساخته است كه البته اين روسپي گري در مردان قرنهاست كه رخ نموده ولي توجيه شده و يا كتمان گرديده و اصلاً مسئله اي زشت و فاجعه اي مرگبار تلقي نشده است زيرا فرهنگ و قلم و فلسفه در دست مردان بوده است و گوئي

مرد هر چه کند حق است و هرزگي و روسپي گري فقط مختص زن مي باشد همانطور که حجاب و عفت هم گوئي امري زنانه است و ربطي به مرد ندارد.

۷- ولي اين امري بديهي و تجربي است که محبوبيت و معشوقيت و جاي گرفتن در دل کسي، امري ارادي و عمدي و فيزيکي نيست بلکه واقعه اي فوق ارادي و بلکه الهي است. زيرا آدمي بر دل خود اراده اي ندارد و واقعاً مالك قلوب، خداست همانطور که عشق امري الهي و ماوراي طبيعي و روحاني محسوب مي شود. پس بايد سؤال را اينگونه طرح نمود که: بشر مدرن چه گناه عظيمي مرتکب شده و يا چه ظلمي به دل خود کرده است که دلها جمله فاقد محبت و ولايت است و سنگ گرديده و بلکه مرده است. يعني زن چه کرده که از دل طرد شده است و مرد چه کرده که اينطور بدبخت و روسپي صفت و آواره شده است زيرا اين يك واقعه متقابل است.

۸- بي ترديد آنچه که در عصر ما رخ نموده برپائي قيامت هزار ساله ايست که نهان روابط خانوادگي و زناشوئي را عيان کرده است و لذا بدنامي اش به پاي نسل جديد است حال آنکه نسل جديد پرده نفاق هزار ساله را دريده است و ديگر نمي خواهد و نمي تواند اين آبروي دروغين عشق و عاطفه آدم و حوائي را ادامه دهد. يعني قرنهاست که زن از دل مرد بيرون افتاده است و آنچه که در نهان حکومت مي کند همان فمينيزم و عداوت و انتقام بين زن و شوهر است که پيدايش فاحشه خانه ها در همه شهرهاي بزرگ جهان نشان آشکار از اين بي خانماني و شقاوت است ولي در عصر ما شاهد از ميان رفتن اين اماکن هستيم زيرا اکثر خانه ها قلمرو حاکميت آشکار اين شقاوت و فحشا مي باشد و گوئي همه با اين قيامت کنار آمده اند زيرا چاره اي ديگر نبوده است و اين واقعه را عصر آزادي و برابري و بي ريائي ناميده اند که زن و شوهر آشکارا براي همديگر دلالي محبت مي کنند (جاکشي) همانطور که والدين براي فرزندان خود و خواهر و برادر نيز براي همديگر.

۹- به نظر ما، آدمي به ميزاني که مسئوليت و ولايت کسي را گردن مي گيرد آنکس را در دل خود پناه مي دهد. و به عکس آن هم درست است يعني آدمي مسئوليت و ولايت کسي را پذيرا مي شود که محبوبش باشد يعني مقيم دلش باشد. ولي توقعات و زياده خواهي هاي معيشتي و رفاهي و تفريحي زن به تدريج در طول تاريخ بيشتر و شديدتر شده است و کمر مرد را شکسته و بلکه دلش را هم شکسته و زن را از دلش بيرون انداخته است زيرا از حملش بر نمي آيد. و اين زياده خواهي در عصر تکنولوژي هزار چندان شديدتر شده است و لذا صبر و تحمل مرد را درهم شکسته است. و اين شکست و شقاوت و بي مسئوليتي تحت عنوان آزادي و عشق و برابري زن و مرد توجيه و تقديس شده است. يعني شعار عشق درست آنگاه که نابود شده، تمام جهان را به غوغا کشانيده و همه دعوي عشق مي کنند تا اين بي عشقي و بي مسئوليتي را پنهان دارند و اين بزرگترين دروغ و رياي حاکم بر عصر ماست.

۱۰- و آن روي ديگر سکه زياده خواهي زن، شقاوت مرد و نگاه صرفاً جنسي مرد به زن است که زن را براي جبران اين حقارت وادار مي کند تا بر قيمت و ارزش مادي خود بيفزايد و لذا مطالبات ماديش را در نزد مرد بالاتر مي برد تا از عزت نفس خود دفاع کرده باشد هرچند که اين واکنشي جاهلانه و شيطاني است و لذا او را بيش از پيش حقير و بي ارزش مي سازد و عملاً تبديل به روسپي مي کند که بر خودش آشکارا نرخ مي نهد زيرا ارزشي معنوي و روحاني و حتي جمالي هم براي خودش در نزد مردش سراغ ندارد.

۱۱- پس بايستي مسئله را بسيار ابتدائي تر مورد تأمل قرار داد و آن اينکه اصلاً چرا و چگونه است که حتي يك ازدواج عاشقانه در اندك مدتي تبديل به رابطه اي صرفاً پائين تنه اي و تجاري مي شود و رابطه قلبي قطع مي گردد و لذا اميال و توقعات مادي و جنسي مسلط مي شود و الي آخر. و اين يعني همان تکرار فاجعه آدم - حوائي در ازل که عشق را به عداوت مي رساند و معنا را به ماديت و تفاهم را به جدل و اعتماد را به بدبيني و محبت را به شقاوت.

۱۲- بي ترديد جوهره اصلي و ابتدائي عشق بين زن و مرد در زناشوئي همان كشش و نياز جنسي- شهواني است و به ميزاني كه از شدت و قوت اوليه اش كاسته مي شود همه آن ارزشهاي عاطفي هم رو به زوال مي رود و برزخ آغاز مي شود و از بطن هر احساس و ارزشي يك ضد احساس و ضد ارزش رخ مي نمايد. ولي عدم معرفت طرفين از اين حقيقت موجب بدبيني ها مي گردد. يعني آن احساس و اراده جاويد در آن رابطه شديد جنسي بناگاه مي ميرد و طرفين را دچار انواع بدگماني نسبت به يكديگر مي سازد و هريك طرف مقابل را مقصر و خائن مي داند كه گوئي مكر و تظاهري در كار بوده است. و سپس تلاشهاي مذبوحانه جهت احياي مجدد آن وضعيت از دست رفته آغاز مي شود كه تماماً به ناكامي مضاعف مي انجامد.

۱۳- زن و مرد به جاي تفكر جدي و صميمانه و مشترك درباره آنچه كه رخ نموده دست به انواع ترفندهاي شيطاني مي زنند و بدبيني هاي شيطاني پديد مي آيد و هريك به غار تنهائي خود باز مي گردد به همراه دريائي از احساس ندامت در ازدواج!

۱۴- اراده به جاودانه سازي و آن بهشت شهواني منشأ همه شيطنت هاست. «و ابليس گفت: آيا مي خواهيد كه در اين بهشت تبديل به دو فرشته ابدي شويد؟ پس مرا پيروي كنيد.» قرآن-

۱۵- بهشت شهوت و لذت جنسي موجب مي شود كه زن و مرد نقايص و زشتي هاي يكديگر را نبينند و بلكه وارونه تصور كنند. ولي با از ميان رفتن اين بهشت معرفتي همه محاسن و خوبيهاي يكديگر را دسيسه مي پندارند و به ناگاه تبديل به دو دشمن ابدي مي شوند. «و به آن دو گفته شد كه زين پس دشمنان يكديگريد پس از بهشت من بيرون رويد.» قرآن-

۱۶- در فرهنگ سنت زناشوئي، پس از افول بهشت جنسي، تلاش براي بچه دار شدن و رويكرد مجدد طرفين به نژادهاي خود، تنها راه ادامه زناشوئي است و اين همان راه حل ابليسي براي استمرار آن بهشت است يعني رويكرد به شجره (نژادپرستي) از پس و پيش يعني فرزند و والدين! بچه پرستي و والدين پرستي و نژادپرستي و آباء و اجدادپرستي كه به صورت گذشته پرستي و آينده پرستي آرماني خودنمايي مي كند.

۱۷- افول شهوت جنسي و نيز روزمرگي دو عامل پيدايش جدال و عداوت و تجارت زناشوئي است. زيرا هر امر هرچند زيبا و لذيذي به مرور زمان دچار سهويت مي شود و از محتوا تهي مي گردد مگر اينكه ارزش و معناي دگر و برتري رخ نمايد كه امري بر حق تر و ماندگارتر از شهوت و لذايذ جنسي باشد.

۱۸- عدم احياي رابطه عقلي و قلبي و روحاني و الهي بين زن و مرد موجب سقوط اين دو در پائين تنه و ماديت محض مي شود و تجارت و مكر و خيانت آغاز مي گردد. متأسفانه در اكثر زناشوئي ها هيچ ارتباط بالاتنه اي پيدا نمي شود و لذا شهوت بارگي تبديل به نژادپرستي مي شود زيرا نژاد محصول شهوت بارگي و رابطه جنسي است و ماديت تاريخي آن است.

۱۹- در حقيقت استمرار خانواده در تاريخ تا به امروز عمدتاً بر مبناي نژادپرستي بوده است ولي در عصر جديد وضعيتي پديد آمده است كه آن نژادپرستي كهن را هم ناممكن ساخته است و معنويت و رابطه روحاني هم كه پديد نيامده است و لذا خانواده بر آستانه نابودي قرار گرفته و رابطه آدم- حوائي در حال انقراض است و فمينيزم ايدئولوژي اين انهدام است.

۲۰- و اما آن عواملي كه نژادپرستي كهن را ناممكن ساخته چيستند؟ اين عوامل همانا برپا دارنده قيامت زناشوئي هستند.

۲۱- در طي اعصار و قرون اكثر قريب به اتفاق ازدواجها پس از اندك مدتي به ندامت مي رسيدند ولي از ناچاري به نژادپرستي متوسل شده و بدين گونه به طرزي جبري اركان خانواده فروپاشيد و تا به امروز ادامه يافته است. ولي امروزه راههاي خروج از اين جبر زناشوئي پيدا شده اند كه عبارتند از:

امكـان اشـتغال زن و اسـتقلال معيشـتي او، امكـان روابـط آزاد جنسـي بـراي زن، همچنـين امكـان فزاينـده روابـط آزاد و غيـر متعهـد جنسـي بـراي مـردان، پيـدايش مراكـزي كـه از بچـه هـا نگهـداري مـي كننـد مثـل مهـد كودكهـا و پرورشـگاهها، همچنـين پيـدايش تجـارت جهـاني سـكس، از ميـان رفـتن قـبح طـلاق و ازدواجهـاي مجـدد، از بـين رفـتن برخـي ارزشـها و تابوهـاي كهـن مثـل حجـاب و عفـت و بكـارت و عصـمت و وفـا و... و از همـه مهمتر پيدايش ارتباطات مدرن تكنولوژيكي براي همگان.

۲۲- بنـابراين بايـد گفـت كـه عمـر تـاريخي خـانواده و زناشـوئي و ارزشـهاي كهـن مربـوط بـه ايـن عرصـه تمامـاً بواسـطه جبرهـا و ناچاريهـا بـوده اسـت و لـذا كينـه و عـداوت و مكـر و شـيطنت و خيانـت در انـدرون پنهـان خـانواده هـا در جريـان بـوده اسـت كـه بـا عصـر جديـد و بـا پديـده هـاي تكنولـوژيكي، بـه انفجـار رسـيده و قيامـت آدم- حوائي برپا شده است كه محور قيامت تمدن و جوامع و تاريخ بشري است.

۲۳- بـه همـين دليـل اسـت كـه در سـرلوحه مـدرنيزم شـعار آزادي قـرار دارد كـه كـل بشـريت از آن حمايـت مـي كنـد و تمـدن غـرب پـرچم دار و بـاني آن اسـت همـانطور كـه بـاني و پـرچم دار تكنولـوژي هـم هسـت زيـرا همـه دربهـاي خـروج از تعهـدات جبـري زناشـوئي بـا امكانـات تكنولـوژيكي گشـوده شـده اسـت. و اينسـت كـه رابطـه مسـتقيمي بـين صـنعتي شـدن و فروپاشـي خـانواده وجـود دارد يعنـي اخـلاق صـنعتي و ارزشـها و پديـده هـاي صـنعتي و دولتهـاي صـنعتي پديـد آورنـده ايـن گشـايش هـا هسـتند و آن جبرهـاي كهـن را شكسـته انـد كـه البتـه در ايـن امـر حقـي بـزرگ حضـور دارد زيـرا همـانطور كـه در ديـن خـدا جبـر و اكـراه نيسـت زناشـوئي هـم اسـاس ديـن اسـت و لـذا بـالاخره جبرهـا را درهـم شكسـته اسـت و دوزخ زناشـوئي را عيـان نمـوده و بـه فعـل آورده است و اينست معناي قيامت تاريخ!

۲۴- همـانطور كـه امـروزه جـز ديـن خـالص و عاشـقانه امكـان بقـا نـدارد و هـر شـرك و نفـاقي بـه سـرعت درهـم مـي شـكند زناشـوئي مشـركانه و منافقانـه و زنـائي و اكراهـي هـم محكـوم بـه نـابودي شـده اسـت زيـرا ازدواج و زناشـوئي نخسـتين امـر ديـن خـدا و مهـد پيـدايش شـريعت هـا بـوده اسـت و آخـرين پيـامبر خـدا هـم ازدواج را سنت خود و نيمي از دين ناميده است.

۲۵- اينسـت كـه امـروزه ديگـر بـه نـدرت زنـي بـراي آبـروداري ازدواج مـي كنـد و بـه خـاطر حـرف مـردم بـه زنـدگي نكبـت بـارش ادامـه مـي دهـد زيـرا آن آبـرو و حرفهـا ديگـر از اعتبـار افتـاده اسـت و ايـن از خاصـيت جامعه صنعتي و ارتباطات مدرن است.

۲۶- و بنـدرت مـردي فقـط بـراي اينكـه يـك ظـرف تخليـه شـهوت بـه طـور آمـاده در خانـه داشـته باشـد بـه زناشـوئي تـن مـي دهـد و آنـرا تحمـل مـي كنـد. زيـرا روابـط آزاد جنسـي در همـه جـا فـراهم اسـت كـه ارزانتـر هـم هست.

۲۷- و بـه نـدرت زنـي فقـط بـه خـاطر داشـتن يـك سـرپناه و شـام شـب تـن بـه ازدواج و اسـتمرار زناشـوئي مـي دهد.

۲۸- و بـه نـدرت زنـي فقـط بـه خـاطر آتيـه و بازنشسـتگي ازدواج مـي كنـد و ادامـه اش مـي دهـد زيـرا بيمـه هـا اين كار را مي كنند و نيازي به شوهر نيست.

۲۹- تمكـين جنسـي زن هـم كـه از اسـاس زناشـوئي و از وظـايف ذاتـي زن در زندگيسـت در حـال انقـراض اسـت زيـرا زن ديگـر مجبـور بـه حفـظ زناشـوئي اش نيسـت پـس در ايـن وظيفـه هـم اجبـاري نمـي بينـد و همـين امر امروزه از علل محوري طلاق است.

۳۰- و بكـارت هـم كـه در همـه فرهنگهـا يـك امـر واجـب بـراي زن در ازدواج تلقـي مـي شـد از اعتبـار و ارزش افتـاده اسـت زيـرا اولاً اصـل ازدواج و اسـتمرارش از آن اعتبـار تـاريخي سـاقط شـده اسـت و ثانيـاً آزادي روابـط جنسـي نامشـروع قبـل از ازدواج تبـديل بـه امـري جهـاني شـده و از اركـان آزادي محسـوب مـي شـود و توقـع بكـارت بـه مثابـه زيـر پـا نهـادن يكـي از اصـول آزادي و حقـوق برابـري زن و مـرد تلقـي مـي گـردد. و ثالثـاً

در زماني كه مي توان با يك بخيه سرپائي در مطب يك جراح يك زن روسپي را تبديل به دختري باكره ساخت بكارت از معنا تهي مي شود و تبديل به يك ضد ارزش مي گردد و نوعي توهين به حساب مي آيد. و همه اينها از خواص زندگي صنعتي و ارتباطات تكنولوژيكي است كه همه آداب و ارزشها و اعتبارات ريائي و نمادين را منهدم مي كند و تنها چيزي كه باقي مي ماند يك عشق الهي و ذاتي در عهد با وجدان خويش و با خداي خويش است كه اگر آنهم نباشد نابودي بشر حتمي است در دين و دنيا!

۳۱- به نظر مي رسد در اين قيامت تكنولوژيكي خانواده، اين زن است كه بيشترين آزادي و امكان انتخاب را يافته است و گوئي كه تكنولوژي همچون ناجي موعود زن از بطن تاريخ سر بر آورده است و لذا زن براستي پرستنده آن است. ولي در آن واحد اين زن است كه بيشترين تباهي و فلاكت را در بلند مدت متحمل مي شود. زيرا شروع اين آزادي بسيار شيرين و عاقبتش بسيار تلخ است مثل هر آزادي ديگري!

۳۲- اراده به مردوار شدن براي زن يك اراده كهن و پنهان در تاريخ بوده است زيرا زن آنرا تنها راه نجات خود از اسارتها و جبرها ديده است ولي اين آزادي و اراده فقط در عصر صنعت ممكن شدني بود و شد.

۳۳- دوران موسوم به ماه عسل در زناشوئي چون به پايان مي رسد و بهشت غريزه مي ميرد اين زن است كه بسيار زودتر از مردش بخود مي آيد كه «چه كلاهي بزرگي بر سرش رفته است» زيرا مي بيند كه ديگر از چشم و دل مردش افتاده است و فقط يك ظرف تخليه شهوت محض براي مرد است آنهم هرگاه كه مرد بخواهد. ندامت و مكر و خيانت زن زين پس آغاز مي شود زيرا هيچ راه خروجي نمي يابد. ولي مرد در طول تاريخ چنين بيچارگي و اسارتي نداشته است زيرا آزادي جنسي را براي خودش بطور مشروع و غير مشروع فراهم مي آورده است تا بتواند براي هميشه براي خودش در نهان يك بهشت جنسي فراهم آورد. ولي زن چه؟ ولي در عصر صنعت و مدرنيزم و برابري و فمينيزم، بالاخره زن هم همچون مرد براي خود مترصد احياء و جاودانه سازي آن بهشت جنسي است يا با توافق با شوهرش و يا به طور قاچاق و يا طلاق!

۳۴- در حقيقت بايد گفت كه ظهور مدرنيزم و فمينيزم به مثابه ظهور عدالت رابطه آدم- حوائي است هر چند عدالتي قهار و نه رهائي بخش! به نوعي زن مشغول انتقام تاريخي خويش از مرد است. ولي در اين عدالت انتقامجويانه باز هم زن است كه بيشترين ضرر و تباهي و انهدام را مي يابد.

۳۵- در حقيقت مرد در طول تاريخ تا به امروز و زن هم به تازگي مترصد احياي بهشت غريزي- جنسي تحت عنوان عشق است كه آنرا عشق غير متعهد ناميده است و لذا هم زن و هم مرد در برپائي هريك از اين بهشت هاي قاچاقي ناكامتر مي شود و عمر اين بهشت ها كوتاه و كوتاهتر مي گردد تا آنجا كه فقط هرزگي جنون آميز و روسپي گري بر جاي مي ماند.

۳۶- پس تا به اينجا مي توان گفت فقدان رابطه بالاتنه اي بين زن و مرد است كه رابطه پائين تنه اي و جنسي را به سرعت از محتوا و روح تهي ساخته و تبديل به يك رابطه خفت بار و خودارضايي به واسطه بدن طرف مقابل مي سازد و به اين دليل است كه اين رابطه به سرعت به كينه و عداوت مي گرايد كه عين حق است زيرا اين كينه و عداوت دل و وجدان اين دو از خودشان است و به همين دليل است كه پس از هر رابطه جنسي انزجاري آشكار خودنمايي مي كند.

۳۷- و اين بدليل بي رغبتي زن و مرد در برقراري رابطه اي قلبي و معرفتي و الهي با يكديگر است كه هريك را پس از افول بهشت شهواني به تن خودشان مبتلا مي سازد و تنهايي ذلت باري رخ مي دهد كه هرگز تجربه اش را نداشته اند كه نوعي نفرت از خود و طرف مقابل است و از اينجاست كه شيطان پيدا مي شود. كه طرفين را يا به نژادپرستي مي خواند و يا خيانت و يا زناي باطني!

۳۸- ولـي اگـر در ايـن بهشـت غريـزه جنسـي گفتگـوي صـادقانه عـاطفي و عقلايـي و دينـي پديـد آيـد دلهـا نيـز بهـم مربـوط مـي شـود و انديشـه هـا نيـز مبادلـه مـي گردنـد تـا آنجـا كـه ايـن هـم آغوشـي جسـماني بـه وصـال روحاني رسيده و لقاءالله رخ مي دهد همانطور كه در سوره بقره آمده است.

۳۹- پس اگـر رابطـه بالاتنـه اي پديد آيـد حتـي بهشت غريـزي و جنسـي هـم نـه تنهـا افـول نمـي كنـد بلكـه تعـالي مي يابد و رابطه جنسي به راستي قلمرو وصال روحاني مي گردد نه خودارضايي و زناي پنهان.

۴۰- يعنـي اگـر رابطـه زن و مـرد بـه اتصـالي روحـي و قلبـي نينجامـد و بـه سـوي واحـد وجـود انسـان يعنـي خداونـد نـرود جـز آنچـه كـه در طـول تـاريخ تـا بـه امـروز رخ نمـوده و انهـدامي كـه امـروزه شـاهدش هسـتيم راه ديگري پيش رو نيست.

۴۱- زيـرا زن و مـرد دو نيمـه وجودنـد و وجـودي جـز خـدا نيسـت پـس چـون ايـن دو نيمـه در روح و دلشـان يگانه شدند خداي روي مي نمايد و ديدار مي شود طبق قول خداوند در سوره بقره آيه ۲۲۳-

۴۲- پـس زناشـوئي و رابطـه آدم- حـوائي كـه بـه سـوي خـدا در حركـت نباشـد بـه شـيطان مـي رسـد و بـه دوزخ مبتلا مي گردد و عداوت. و جز اين عاقبتي ندارد. زيرا اصلاً ازدواج براي همين مقصود است.

۴۳- ولـي مشـكل زن مـدرن كـه در جامعـه مردانـه تحصـيل و كـار مـي كنـد بسـيار فراتـر از زنـدگي زناشـوئي اسـت و مقـدم بـر آن اسـت يعنـي اينكـه يـك دختـر جـوان وقتـي بـه خانـه شـوهر گـام مـي نهـد پيشـاپيش هـزار تـوي نفسـش تسـخير شـده اسـت بواسـطه دههـا و صـدها مـردي كـه بـا وي تحـت عنـوان همكلاسـي و اسـتاد و همكـار و رئـيس و رفيـق در ارتبـاط بـوده اسـت كـه ايـن نامحرمـان تـازه در رابطـه زناشـوئي بـه عرصـه فعاليـت و ظهـور مـي رسـند حتـي اگـر هـيچ رابطـه مستقيم جنسـي بـا كسـي برقـرار نكـرده باشـد و ايـن حقيقـت را هـر زن صـادقي اقـرار مـي كنـد كـه علـت اصـلي شكسـت زنـدگي زناشـوئي اسـت. حـال اگـر بـه ايـن مـوارد وارده هـاي تلويزيـوني و اينترنتـي و پرنوگرافيـك را هـم بيفـزاييم متوجـه محشـر كبـري زنـدگي زناشـوئي مـي شـويم و اگـر بگـوئيم كـه يـك زن مؤمنـه و عفيـف و بـا حجـاب مـي توانـد از پـس ايـن همـه تهاجمـات و واردات بـر نفـس خـود برآيـد آشـكارا يـا در جهـل مطلـق بـه سـر مـي بـريم و يـا دروغ مـي گـوئيم زيـرا اگـر زنـي قـرار بـود كـه بتوانـد داراي چنـين قـدرتي باشـد بـدون ترديـد آن زن حضـرت فاطمـه مـي بـود پـس نيـازي نمـي داشـت كـه بـر خـود نقـاب بنـدد. پـس همـين يـك نكتـه بـر اهـل ايمـان همـه اسـرار را آشـكار مـي سـازد و هـيچ جـاي خـودفريبي نمـي گذارد.

۴۴- اينـك خطـاب مـا بـه آن كسـاني اسـت كـه مـي گوينـد آدم بايـد دلـش پـاك باشـد!؟ آيـا دلـي پـاكتر از فاطمـه زهـرا مـادر عصـمت بشـري وجـود دارد؟ ايـن همـان خـط بـزرگ شـيطان در انديشـه انسـان مـدرن اسـت كـه كبّـاده عشـق و عرفـان بـه دوش مـي كشـد زيـرا يكـي از رسـالتهاي شـيطان بـه قـول قـرآن آنسـت كـه اعمـال زشـت انسان را برايش زيبا مي سازد و اين عشق و عرفان شيطان است.

۴۵- انسـان امـروز مظهـر كامـل بـي ارادگـي و منـع شـدگي در تصـرف اجنـه و شـياطين و خناسـان اسـت و ايـن بـي ارادگـي محـض در معـارف عرفـاني و توحيـدي هـم وجـود دارد منتهـي انسـان عـارف تحـت اراده محـض خـدا و يـا پيـر اسـت. اينسـت كـه ايـن مسخ شدگان جملگـي بـا چنـد جملـه عرفـاني كـوس انـا الحق مـي زننـد و خـود را عـارف مـي پندارنـد منتهـي مريـد محـض شـيطان هسـتند و عشقشـان هـم شـيطاني و فاسـقانه اسـت. و ايـن وضـعيت در زن مـدرن صـد چنـدان شـديدتر اسـت چـرا كـه ذاتـاً داراي هـويتي پذيرنـده اسـت و لـذا هـر وارده اي را در خـود حفـظ و ابـدي مـي سـازد. و ايـن امـر اسـاس گرايشـات عرفـاني عصـر ماسـت كـه بهتـر اسـت آنـرا گرايشـات شـيطاني بنـاميم و شـيطان زدگي! و اينسـت كـه ايـن گرايشـات در زنـان صـد چنـدان بيشـتر از مـردان مـي باشـد و لـذا شـاهد زنـاني شيطان زده و مجنـون هسـتيم كـه دعـوي وحـي و الهـام و ارتبـاط مسـتقيم بـا خـدا و عـالم غيـب دارنـد. كـه ايـن ادعـا در بسـياري از مـوارد درسـت اسـت ولـي خدايشـان جـز شـيطان و ملائكشـان هـم جز اجنه نيستند. و وحي و الهامشان هم نجواهاي شيطان است.

۴۶- ايـن شـياطين و اجنـه در عصـر مـا بـه مرحلـه اي از ظهـور و تجسـم رسـيده انـد كـه در بسـياري مواقـع ديـده و شـنيده مـي شـوند. اعتـراف برخـي از افـرادي كـه تحـت درمـان روانـي اينجانـب قـرار داشـتند دال بـر صـحت ايـن ادعاسـت كـه صـداي ايـن اجنـه و شـياطين را مـي شـنيدند و گـاه آنهـا را لمـس مـي كردنـد كـه پـس از ايـن تمـاس دچـار احـوال و اعمـال فاسـقانه و خطرنـاكي مـي شـدند. و ايـن افـراد در دوره سيطره ايـن وضـعيت

خود را انسانهائي عارف مي دانستند كه به وحي و الهام رسيده اند كه چنين وضع و ادعائي در زنان به مراتب بيشتر است.

۴۷- رونق جهاني محافل جن گيري و احضار ارواح و عرفانهاي مدرن دال بر سيطره جهاني شياطين و اجنه بر بشر كافر و منافق است كه زنان مهمترين نقش را در اين فعاليتها ايفا مي كنند كه در رأس اين نوع زنان همانا فمينيست ها قرار دارند كه خصم ولايت زناشوئي هستند و دين ستيز مي باشند و كل باورهاي مذهبي اينان بر محور فال و دعانويسي و رمالي و جن گيري و ورد و فوت و فن هاي دلالي محبت و فسق و فجور قرار دارد و تلاش براي برقراي ارتباط با عالم غيب و علوم غريبه و عرفانهاي تسخيري و جادوگري از نوع درويشي هاي كهن تا عرفان حلقه و دون خوان و اوشو و مديتيشن هاي رايج.

۴۸- و نهايتاً شاهديم كه هدف محوري انواع اين تلاشها در زنان همانا به تسخير آوردن اراده مرد است تحت عنوان شوهر يا معشوقه و غيره. كه عاقبت خودشان به تسخير اجنه و شياطين درمي آيند و رسوا و هلاك مي شوند.

۴۹- و اين شياطين و اجنه به امر خدا به سوي اين زنان متكبر و كذاب مي روند تا رسوايشان سازند تا دست از عداوت با ولايت زناشوئي بردارند و از احكام الهي پيروي كنند. و اين معنا در قرآن مذكوراست.

۵۰- انسان يا تحت ولايت خدا و اولياي الهي است و يا تحت ولايت شيطان و اولياي شيطان. در غير اينصورت فاقد كمترين عقل و اراده است. و زن از طريق پذيرش ولايت همسر است كه به ولايت حق متصل مي شود و اين يك حكم الهي است حتي اگر شوهري كافر باشد. زيرا به تجربه مي دانيم كه حتي كافرترين و فاسق ترين مردان هم ايمان و عصمت زن خود را دوست دارند و طالب همسري متدين مي باشند زيرا به نفع آنهاست.

۵۱- انسان به ميزاني كه داراي ايمان و هويتي محكم است اراده به پرستيده شدن و تصديق و تأييد ديگران را ندارد زيرا خودش در دل خود محبوب است يعني انسان به ميزاني كه خود را دوست داشتني و خوب نمي بيند مشتاق نگاه و تصديق ديگران است و گداي محبت مي باشد.

۵۲- بنابراين زني كه ولايت شوهرش را به اين شرط مي پذيرد كه شوهرش او را بپرستد و مريدش گردد فاقد حداقل ايمان و هويت معنوي است وگرنه پذيرش ولايت شوهر منجر به تقويت ايمان و رضاي الهي مي شود و اين رضاي الهي در دل زن منجر به اتكاء به نفس و خود- دوستي مي شود و از نگاه و چاپلوسي و پرستش شوهر بي نياز مي گردد و مي بيند كه اين اطاعت و ولايت به راستي به نفع عزت و هويت و استقلال روحاني اوست. رعايت مسئله به اين سادگي اساس نجات و رستگاري زن از روسپي گري و شيطان زدگي و فلاكت است.

۵۳- مرد به ميزاني كه ولايت خود را كه عين مسئوليت است بر خانواده اش القاء مي كند صاحب هويت مي شود و زن هم به ميزان ولايت پذيري از شوهر و انجام وظايف متقابل در قبال خدمات شوهر است كه صاحب هويت مي شود. و اين هويت و منيت معنوي اساس دين و رشد است كه تماماً بر تقوا و از خودگذشتن استوار است و مسابقه تقوا و از خودگذشتگي بين زن و شوهر موتور محركه رشد و تعالي بشر است و نه اراده به پرستيده شدن و سروري و رياست!

۵۴- درك معنا و ماهيت ولايت زناشوئي از هر دو سو و نيز حدود عملي اين ولايت از مهمترين مسائل مربوط به حقوق زناشوئي و فلسفه اين رابطه مقدس و سرنوشت ساز است كه نه در معرفت ديني و نه حقوق مدني كمتر مورد تحقيق و تبيين بوده است و حتي در علوم انساني مدرن هم از توجهي به سزا برخوردار نبوده است الا اينكه زن و مرد هريك به تنهايي مورد مطالعه قرار گرفته اند و نفس اين رابطه به عنوان هسته مركزي حيات اجتماعي در علوم انساني و علوم اسلامي شديداً مغفول واقع شده است.

۵۵- انسان متأهل چگونه انساني است؟ رابطه زناشوئي به لحاظ علمي، اجتماعي، رواني، فلسفي، ديني و عرفاني چگونه رابطه اي است؟ و انسان مطلقه چه هويتي است؟ و با انسان مجرد قبل از ازدواج چه تفاوتي دارد؟ ازدواج يعني چه؟ اراده به ازدواج كردن چه اراده اي است و چه معنايي دارد؟ توقع روحي يك انسان از ازدواج چيست؟

۵۶- اراده بـه ازدواج كـردن در مـرد همـان اراده بـه عاشـق و خـدمتگزار بـودن اسـت و در زن هـم اراده بـه معشـوق و مخـدوم بـودن اسـت. و ايـن اراده فطـري زن و مـرد در ازدواج اسـت كـه امـروزه كـاملاً وارونـه شـده اسـت و لـذا مـرد، زن صـفت شـده و زن هـم مـردوار گرديـده اسـت. و از ايـن واژگـوني سـيطره شـيطان بـر خانواده و مدنيت رخ نموده است و آشكار شده است در حاليكه قرنها همين سيطره پنهان بود.

۵۷- يك زن كـافر زنـي ضـد محبـت و ضـد مـرد اسـت كـه: چـرا مـن مـرد نشـده ام! يعنـي در قبـال محبـت و ولايـت و مسئوليت مردش احساس حقارت مي كند و اين منشأ كفر و حماقت و شيطنت زن است.

۵۸- محبـت پـذيري ايجـاد عهـد و وفـا بـه كـانون محبـت مـي كنـد. پـس محبـت پـذيري زن نسـبت بـه مـردش (پـدر، برادر، همسر، امام) عين توحيد است كه: خدا يكي، يار يكي، دل يكي، دلدار يكي!

۵۹- محبـت، نـور وجـود اسـت كـه بـه محبـوب، اتكـاء بـه نفـس و عـزت نفـس و شـرف و احسـاس وجـود فـي نفسـه مـي بخشـد پـس محبـوب بـراي حفـظ ايـن وجـود ذاتـي بايسـتي متعهـد بـه كـانون محبـت باشـد كـه مسـتلزم اطاعت و عصمت و انجام وظايف است.

۶۰- زيـرا آنكـه تـو را دوسـت مـي دارد بـار و مسـئوليت دنيـوي تـو را هـم بـر عهـده مـي گيـرد و خواهـان عـزت و شـرف و پـاكي توسـت پـس بايسـتي از او اطاعـت كنـي تـا بتـواني ايـن محبـت را در خـود پـذيرا شـوي و حمـل و هضـم نمـائي. همـانطور كـه بچـه اي چـون بـه سـن عقـل رسيد بايسـتي از والـدينش اطاعـت كنـد وگرنـه محبـت و خـدمات والـدين موجـب ايجـاد اسـتكبار و كفـر و فسـاد و هرزگـي در بچـه مـي شـود و ايـن معنـاي بچـه ننـه اسـت. زنـي هـم كـه در قبـال محبـت و خـدمات و حمايـت همسـرش هـيچ وظيفـه و تعهـدي نـدارد بتـدريج تبـديل بـه يـك غـول مـي شـود و شـيطان زده مـي گـردد تـا آنجـا كـه ديگـر دلـش سـنگ شـده و امكـان پـذيرش محبـت را ندارد و در قبال آن احساس حقارت و نفرت دارد.

۶۱- تعشـيق (عشـق نمـائي- عشـق بـازي) در زن مـدرن عـين محبـت ناپـذيري او از جانـب مـرد اسـت كـه: مـن هـم مـي تـوانم عاشـق باشـم. مـن هـم مـي تـوانم كـار و تحصـيل كـنم و خـودم را اداره نمـايم و تـازه تـو را هـم اداره و تغذيه كنم و...

۶۲- عاشـقيت زن مـدرن يـك بـازي دروغـين، يـك تلقـين و يـك نبـرد بـر عليـه عشـق مـرد اسـت و عـين اراده بـه مـرد شـدن اسـت. و همـين شـيطنت مولـد يـك نسـل از مـردان زن صـفت و بـي هويـت اسـت. و مـرد هـم مـي گويـد: «پـس تـو مـرد بـاش، تـو عاشـق بـاش و كـار كـن و مـرا تحـت ولايـت خـود بگيـر و مـن بـراي تـو نـاز مـي كـنم!» و ايـن پيـروزي شـيطاني زن مـدرن اسـت كـه البتـه ديـري نمـي پايـد كـه جهنمش مـي شـود و بناگـاه بخـود آمـده و مـي گويـد: عجـب كـلاه گشـادي بـر سـرم گذاشـته ام... و تبـديل بـه چـه بـرده بـي مـزد و منتـي شـده ام كـه تـازه منت هم مي كشم...

۶۳- هـر ارزش و حقيقتـي داراي آداب و حقـوقي جهـت دريافـت و حملـش مـي باشـد. مـثلاً يـك شـاگرد بـا رعايـت آداب و حقـوقي قـادر بـه درك و دريافـت و اسـتخراج علـم و معرفـت اسـتادش مـي باشـد. يـك مريـد هـم بـا رعايـت آداب و حقـوق ويـژه اي قـادر بـه دريافـت نـور هـدايت از مـرادش مـي باشـد. يـك زن هـم بـا رعايـت آداب و حقـوق ويـژه اي مـي توانـد محبـت و ولايـت شـوهرش را دريابـد و هضـم نمايـد تـا دلـش زنـده شـده و صـاحب هويـت و هسـتي نـويني گـردد وگرنـه در قبـال محبـت شـوهر، دچـار احسـاس حقـارت و ذلـت بـه همـراه اسـتكبار و منت مي شود و امر بر او مشتبه مي گردد.

۶۴- هـر دختـر بكـري در نخسـتين رويـاروئي بـا محبـت يـك مـرد دچـار حيرتـي تـوأم بـا ترديـد و خلسـه اي عـزت آفـرين مـي شـود. و بـه ميزانـي كـه آداب عصـمت و حقـوق محبـت را رعايـت مـي كنـد ايـن حيـرت بـه معرفـت و ايـن ترديـد بـه ايمـان و ايـن خلسـه بـه احسـاس وجـود و هـويتي نـوين مـي رسـد و خلقـت جديـد آغـاز مـي گـردد كـه حقـوقش سراسـر همـان احكـام الهـي در شـريعت و اخـلاق و تقـوا و وظيفـه و عفـت و وفـا و اطاعـت و اعتمـاد خردمندانه است كه از خواستگاري تا ازدواج و همسريت و مادريت پله به پله به سوي خدا بالا مي رود.

۶۵- ازدواج اسـاس ديـن اسـت و ديـن هـم چيـزي جـز عهـد و وفـا و مسـئوليت انسـان در قبـال خداونـد نيسـت كـه خـالق و رزاق و حـافظ وجـود انسـان اسـت و ايـن عـين تعهـد انسـان بـه هسـتي خويشـتن اسـت در قبـال عشق و رحمت خدا به انسان. و اين عهد و وفا در رابطه بين زن و شوهر عينيت و فعليت مي يابد.

۶۶- و اين عهد و وفاي زناشوئي كه عين عهد و وفاي انسان با خداست به صورت رعايت حقوق ولايت زناشوئي خودنمايي مي كند و آن عهد و وفا و مسئوليت در قبال محبت است در دو صورت دوست داشتن و دوست داشته شدن!

۶۷- مسئوليتِ دوست داشتن و مسئوليت دوست داشته شدن (عاشقيت و معشوقيت) همان ولايت متقابل زناشوئي است از جانب مرد به زن و از جانب زن به سوي مرد كه دو نوع حقوق است كه خداوند به صورت احكامش به مرد و زن ابلاغ نموده است.

۶۸- عاشقيت امتيازات و بركاتي دارد و معشوقيت نيز، كه هريك مستلزم تعهدات و وفا و مسئوليتها و وظايفي است كه اگر ادا نشود اين عشق از ميان مي رود و شقاوت حائل مي گردد و سوء تفاهم و سوء ظن و عداوت و خيانت.

۶۹- پديده شيطاني برابري زن و مرد به معناي الغاء و ابطال اين تعهدات و وظايف متقابل رابطه است.

۷۰- عاشقيت و معشوقيت دو رو و دو تجلي از عشق خدا به انسان است كه در رابطه آدم- حوائي رخ مي نمايد و لذا اداي حقوق زناشوئي عين اداي حقوق انسان نسبت به خداست. و اينست كه ازدواج اساس دين و سنت محمد ص است.

۷۱- آنچه كه موجب فقدان ولايت در رابطه زناشوئي است كه همان فقدان خدا در اين رابطه است شركهاي رابطه است كه دال بر عدم اعتماد به يكديگر مي باشد. در واقع زن با شوهرش ازدواج نمي كند بلكه با مهريه و حقوق و بيمه و بازنشستگي و حق طلاق و حقوق مدني و حمايت نژاد و سرمايه آتيه وجود فرزندان است كه ازدواج مي كند و عهد مي بندد. و در اين ميانه تنها وجه رابطه اي كه با همسر به طور مستقيم باقي مي ماند رابطه جنسي و پائين تنه اي است كه آنهم در اندك مدتي بي محتوا مي گردد و بعنوان يك نياز مبرم برطرف مي شود. پس ديگر عهد و انگيزه اي باقي نمي ماند كه مربوط به انسانيت شوهر باشد كه ايمان و معرفت و وجدان و محبت او را مخاطب قرار دهد. پس ولايتي هم باقي نمي ماند الا تجارتي آشكار براي بي نياز شدن از موجوديت شوهر! پس شوهر وسيله اين بي نيازي است و چه وسيله هولناكي! و چه تجارت كثيفي! شوهر ابزاري براي خوشبخت شدن زن است و زن هم وسيله تخليه شهوت مرد!

۷۲- پذيرش ولايت شوهر عين اعتماد به شوهر است به شرط آنكه شوهر هم ايمان و اعتمادي به خدا داشته باشد و تحت ولايت حق يا امامي زنده باشد.

۷۳- زن مدرن تحت ولايت و اعتماد بانك و بيمه و فرزند و نژادش در كنار شوهر زندگي مي كند و اينست كه اين زندگاني صرفاً جنسي تبديل به يك عذاب و ريائي فزاينده مي شود.

۷۴- در چنين نوعي از زناشوئي دل و روح و ايمان و محبت و اعتمادي در ميان نمي آيد و گوئي اصلاً نيازي هم به آنها نيست.

۷۵- پذيرش ولايت شوهر از جانب زن عين اعتماد زن به خدا و ايمان و محبت و معرفت و وفاي شوهر است. و اگر چنين چيزي در مرد نباشد زن در خلأ زندگي مي كند و دائماً خود را در حال نابودي مي يابد مخصوصاً در عصر ما كه هر روز بحراني جديد وارد حيات بشري مي شود و هيچ امنيتي باقي نمي ماند.

۷۶- در زندگي بحران زاي عصر جديد كه بشر در بحرانهاي نو به نو فرو مي رود جز ايمان و عشق و توكل و عرفان فزاينده شوهر هيچ نقطه اتكاء و امنيتي براي زن وجود ندارد.

۷۷- پذيرش ولايت شوهر و اصلاً معناي وجودي اين ولايت در مرد فقط در شرايط فقر و بيكاري و بيماري قابل تشخيص است. ايمان و اعتماد به مردي كه حتي نان به خانه نمي آورد. در اينجاست كه ماهيت زندگي زناشوئي امثال علي ع و فاطمه س معنا مي دهد كه نه ناني در ميان است و نه نامي و نه امنيتي و عزتي و محاصره شده بواسطه شقي ترين دشمنان! درك ولايت زناشوئي در خطبه معروف به فدك آشكار مي شود كه چگونه زني تنها و در محاصره دشمنان بيرحم از شوهر فقير و تنهايش كه از همه سو تهديد و تحقير مي شود چنان دفاعي مي كند.

۷۸- زني که با حمايت نژاد خود و به اميد آينده فرزندانش و با اتکاء به حقوق ماهيانه و بيمه درماني و بازنشستگي و سند خانه اي که به نام او شده و مهريه اي که در دست يا در دل دارد و سند منگوله دار عقدش و... زندگي مي کند با شوهرش جز در امور پائين تنه اي کاري ندارد که آنهم وجه المصالحه سائر نيازهاي مادي اوست. چنين زن و شوهري با دل و ذهن و وجدان و ايمان و محبت يکديگر هيچ سر و کاري ندارند. در اينجا سخن از ولايت زناشوئي سخن از پديده اي مطلقاً غير قابل فهم است زيرا مطلقاً وجود ندارد.

۷۹- اينست که بسياري با کمال حيرت از ما مي پرسند «ما پس از مطالعه دهها رساله شما در باب زناشوئي آخرش هم معناي ولايت زناشوئي را نفهميده ايم. لطفاً بيشتر توضيح دهيد...» شرح عشق براي کسي که نه عاشق بوده و نه معشوق، فايده اي ندارد همينطور شرح ايمان براي کسي که نه امام بوده و نه مأموم!

۸۰- همانطور که درك و پذيرش ولايت حق از جانب يك انسان مؤمن فقط به وقت فقر و بيماري و بلا و بحران و مرگ و مصيبت قابل تشخيص است که آيا اين انسان به خداي خود بلي گفته و به او ايمان دارد يا نه!

۸۱- پس ولايت مرد بر زنش نيز چيزي جز قدرت و احاطه نور ايمان و اعتمادش به خدا و امامش نيست زيرا يقين دارد که خداوند او و خانواده اش را بدون رزق و حمايت کريمانه اش نمي گذارد. اين ايمان و اعتماد مرد به خدايش به دل زن هم راه مي يابد که زن يا اين ولايت را مي پذيرد و يا انکار مي کند. که اگر پذيرا شود آرام و قرار مي يابد و در غير اينصورت در خانه بي قرار است و در رابطه جنسي هم نامحرم و شيطان زده مي شود.

۸۲- اينست که هرچه که ايمان مرد در عصر ما کاهش مي يابد هزينه ازدواج و زندگي زناشوئي و مصائب و زياده خواهيهاي زن هم افزايش مي يابد و آمار طلاق و خيانت هم بالاتر مي رود و ميل به ازدواج هم پائين تر مي آيد و سن ازدواج هم بالاتر.

۸۳- به ميزاني که مرد به خدايش ايمان دارد بر زنش ولايت دارد و به ميزاني که زن هم به ايمان مردش ايمان و اعتماد دارد ولايت شوهرش را پذيرفته است. پس مسئله ولايت زناشوئي چيزي جز ايمان و اعتماد نيست.

۸۴- آيا اين تقصير بيمه و بازنشستگي و تکنولوژي است که فقدان ولايت و محبت زناشوئي را آشکار کرده است و قيامت تاريخي اين رابطه را برپا ساخته است؟

۸۵- آيا مرد و زن امروز منهاي اين نيازهاي معيشتي و جنسي مي توانند يکديگر را پذيرا شوند و دوست بدارند و انسانيت يکديگر را به رسميت شمارند و با ارزش انساني يکديگر عهد ببندند و با هم بمانند؟ اگر چنين واقعه اي ممکن باشد و طالبي داشته باشد امروزه مهياتر از ديروز است بي بهانه و واسطه و دريوزگي و تجارت! اين همان رابطه بالاتنه اي است رابطه اي مبتني بر دل و روح و معرفت و حقيقت براي خدا و به سوي او! همانطور که امروزه دين خالص و توحيدي مهياتر از ديروز است زيرا حق آمده و باطل ها از ميان برخاسته و رسوا شده است.

۸۶- اين ازدواج و زناشوئي مشرکانه و تجاري و زنائي است که به لحاظ تاريخي محکوم به نابودي شده است همانطور که دين مشرکانه و اکراهي که از ترس جهنم و شوق بهشت باشد.

۸۷- ازدواجي که به زور قانون و جبر جنسي و معيشتي و اجتماعي نباشد بلکه از درد بي هويتي و بي خدائي و تنهائي براي رسيدن به خود الهي خود باشد مستلزم تقوا و از خودگذشتگي است برخلاف اراده به سلطه و تصرف! و اين معناي ازدواج عرفاني است ازدواجي که برخاسته از نياز عرفاني است و مستلزم معرفتي بر ذات رابطه آدم- حوائي! و چنين ازدواجي که تنها راه نجات بشر از نابودي مي باشد از بطن و اعماق معرفت نفس قرآني رخ مي دهد که در آثار ما براي نخستين بار رخ نموده است و مباني حسي و فطري و عقلي و ديني و اجتماعي آن تبيين گرديده است.

۸۸- ايمان زنانه فقط و فقط حاصل پذيرش ولايت يك مرد بعنوان ولي است که پدر، برادر، همسر و يا امامي زنده مي تواند باشد. و اين حقيقت را تجربه بشري و معرفت ديني به يقين اثبات مي کند.

۸۹- زنـان ضـد مـرد و ولايـت ناپـذيري كـه در تمـام عمـر غـرق در عبـادت بـوده و هـيچ عمـل حرامـي مرتكـب نشـده انـد كـم نيسـتند كـه اسـوه كفـري منافقانـه انـد و موجـوداتي شـرور و بخيـل و فرزنـدخوار و ديوانـه كـه كـل دينشان جز خرافه و ريا نيست. اينان فمينيست هايي در لباس مذهب مي باشند.

۹۰- اطاعـت صـادقانه زن حتـي از شـوهري كـافر و جاهـل هـم موجـب ايمـان در دلـش مـي شـود و ايـن واقعيـت هم در جامعه يافت مي شود.

۹۱- پـس مپنـداريم كـه فمينيـزم مكتبـي جديـد اسـت بلكـه در عصـر جديـد تبيـين بـه اصـطلاح علمـي- فلسـفي يافتـه است.

۹۲- بـي قـراري و دمـدمي گـري كـه برجسـته تـرين هويـت زن امـروز اسـت جـز بـي ايمـاني معنـاي ديگـري ندارد كه حاصل فقدان ولايت مردانه در خانواده است.

۹۳- زن سـالاري و مردسـالاري دو روي سـكه خـانواده اي اسـت كـه در آن حـق سـالاري نيسـت كـه در برخـي خـانواده هـا زن سـالاري روي عيـان و مردسـالاري صـورت پنهـان آن اسـت و در برخـي بـه عكـس مـي باشـد. در دورانهاي قبل صورت بيروني چنين خانواده هايي مردسالاري بود و امروزه زن سالاري است!

۹۴- عـورت سـالاري و پـول سـالاري دو معنـاي پنهـان زن سـالاري و مـرد سـالاري اسـت كـه تنـاتر ايـن دو سـلطنت را سـاماندهي مـي كنـد و اينكـه كـداميك عيـان باشـد بـه توافـق نانوشـته بـين زن و شـوهر كـافر بسـتگي دارد.

۹۵- و از آنجـائي كـه زنـان مـدرن اكثـراً شـاغل هسـتند لـذا ايـن سـلطنت زن اسـت كـه در ظـاهر و بـاطن حكـم مـي راند.

۹۶- ولـي فريـاد بـر حـق زنـان اهـل ايمـان و عصـمت در عصـر مـا اينسـت كـه: آيـا هـيچ مـردي نيسـت كـه از مردانگـي بهـره اي داشـته باشـد تـا بتـوانيم زنـانگي خـود را در رابطـه بـا او احيـا و حراسـت كنـيم و همچنـان زن بمانيم و از عفت خود تحت الشعاع آن حفاظت نمائيم!

۹۷- آيـا براسـتي مردانگـي و زنـانگي قابـل تعريـف اسـت؟ بـي ترديـد ايـن دو فقـط در رابطـه بـا يكـديگر قابـل تعريـف اسـت. مردانگـي آن اقتـداري معنـوي و هـويتي اسـت كـه بتوانـد زن را در بـاطن خـود اسـكان بخشـد و از عـزت و سـلامت و معيشـت و عصـمت زن بـدون قيـد و شـرط جنسـي، حراسـت نمايـد و ايـن ولايـت را كـه حاكميـت محبـت اسـت مشـروط بـه پـائين تنـه زن نسـازد و نسـبت بـه ايـن ولايـت مـادي و معنـوي غيـور باشـد و ايـن غيـرت را نيـز بـر زن مسـلط كنـد. و زنـانگي نيـز پـذيرش بـي قيـد و شـرط ايـن ولايـت اسـت و تعهـد و وفـاي بي قيد و شرط به آن.

۹۸- ولـي امـروزه آنچـه كـه ايـن ولايـت را نـابود سـاخته پـول و پـائين تنـه اسـت كـه بـر رابطـه زناشـوئي حـاكم شده است.

۹۹- ولايـت زناشـوئي حاصـل بيـنش و بـاور و جسـتجوئي اسـت كـه در ايـن رابطـه دمـادم خداونـد را مـي خوانـد و مي خواهد و مي بيند در تجليات گوناگون!

۱۰۰- زن و شـوهر بايسـتي آئينـه لقـاي الهـي در يكـديگر باشـند و جـز بـر چنـين بـاوري ولايـت زناشـوئي محقـق نمـي گـردد. و ايـن بـاور در آثـار مـا بـه تمـام و كمـال بـه لحـاظ عقلـي و دينـي و عرفـاني تبيـين گشـته اسـت. و فقـط چنـين بـاوري قـادر بـه نجـات بشـر در آخرالزمـان و قيامـت پنجـاه هـزار سـاله اسـت و ايـن آئينـه در رابطـه جنسـي متجلـي بـه جمـال هـو مـي شـود كـه انسـان كامـل اسـت. و انسـان كامـل هـم جـز امـام نيسـت كـه خـود مظهر جمال اعلاي خداست. «باشد كه او را ديدار كنيد و اين مژده اي براي مؤمنان است.» بقره۲۲۳

۱۰۱- امـروزه اساسـاً معنـاي عفـت و عصـمت از قلمـرو فرهنـگ بشـري رخـت بربسـته اسـت زيـرا امـري كـاملاً قلبـي و روحـاني و ايمـاني اسـت كـه اسـاس عهـد انسـان بـا خداسـت كـه در رابطـه بـا همسـر بـه فعـل مـي آيـد. و ايـن بـدليل انقطـاع كامـل رابطـه قلبـي و روحـي در رابطـه آدم- حـوائي اسـت و اصـالت و سـلطه پـول و پـائين تنـه بر اين رابطه.

۱۰۲- عفت و عصمت آنست که در وجه آدم- حوائي دل کسي جز همسر نباشد! و اين مستلزم حاکميت ولايت زناشوئي است در غير اينصورت درب آدم- حوائي دل بي صاحب مانده و هرکسي بر آن وارد مي شود و اين موجب زناي باطني است که رابطه زناشوئي را حرام و زنائي مي سازد.

۱۰۳- راز بي قراري زن در خانه شوهر واضح ترين نشان فقدان ولايت زناشوئي و ولايت ناپذيري زن است.

۱۰۴- شهوت و نياز جنسي و رابطه جنسي وسيله اي براي تماشاي جمال هوست در جمال يکديگر در درجات تجلي که حاصل درجات صدق و اخلاص قلبي و ولايت زناشوئي مي باشد. و اين معنا در آيه ۲۲۳ سوره بقره آشکارست.

۱۰۵- در حاليکه در اکثر روابط جنسي زناشوئي وسيله تبديل به هدف شده است که چيزي جز تخليه شهوت نيست و لذا زن و شوهر در لحظه تخليه شهوات خود چشم بر روي يکديگر مي بندند.

۱۰۶- البته چشم بستن زن و شوهر در لحظه رابطه جنسي و خاصه لحظه تخليه شهوات امري اجتناب ناپذير و عذاب است و چه بسا بدون اين چشم بستن رابطه به غايت نمي رسد زيرا در قلوبشان کسان ديگري حضور دارند زيرا رابطه قلبي و بالاتنه اي ندارند. و اين مصداق عيني زناي باطني و پنهان است که حاصل روابط نامشروع قبل از ازدواج و يا عدم رعايت حجاب و عفت نگاه است که قلوب را به تسخير غير آورده است.

۱۰۷- امروزه در سراسر جهان شاهد پيدايش نسلي هستيم که از معناي مادر بيگانه است که نه طعم شير مادر را چشيده و نه بوي مادر را مي شناسد يعني از معناي رحمت که گوهره حيات و هستي بشر است محروم گشته است و لذا نسلي آتش گرفته و در هراس احساس نابودي دست به هر کاري مي زند و به هر چيزي چنگ مي اندازد تا شايد حسّي از هستي حاصل نمايد. زيرا اين نسل از بطن مادراني به دنيا آمده اند که اکثر اين مادران از پيدايش فرزند خود منزجر بوده اند و فرزند خود را بزرگترين مزاحم و دشمن آزادي خود دانسته اند، پس اين فرزندان در رحم مادران خود از هر رحمي محروم بوده و بلکه طرد و لعن نيز شده اند و پس از به دنيا آمدن نيز يك دشمن براي مادران خود به حساب آمده اند و از همان نخستين روزها دربدر و دست به دست گشته اند ولي دست مادر را نيافته اند و در اين دربدري از شيرخوارگاه تا مهد کودك و کلاسهاي کذايي، بوئي از رحمت مادري نيافته اند. و نيز در نقطه مقابل شاهد پيدايش نسلي از مادران هستيم که نه همسر شده اند و نه مادر. و لذا اينها نيز همچون فرزندان خود در قحطي وجود مي سوزند و احساس مي کنند همه مردان جهان براي بدبخت کردن و نابوديشان متحد بوده اند، زيرا نه در خانه به هويت و محبتي رسيده اند و نه در خيابان و اينك اين مادران شکست خورده از فرزندان خود توقع دارند تا آنها را نجات دهند در حاليکه اين فرزندان خود نابود شده شقاوت اين مادرانند و اين وضعيتي است که زن مدرن در آن زندگي مي کند که هم شوهرش را دشمن و خائن مي داند و هم فرزندش را. و او اينك جز انتقامجوئي از عالم و آدم احساس ديگري ندارد و چه بسا خود خدا را سبب اين سرنوشت خود بداند از اينکه او را زن آفريده است. اين آخرين وضعيت زن در عصر ماست.

۱۰۸- تا زمانيکه زن، مرد را مسبب و باعث و مسئول خوشبختي و بدبختي خود مي داند راه نجاتي ندارد حتي اگر مردش بهترين انسان جهان باشد زيرا در اينصورت ممکن است به گمان خودش خوشبخت شود ولي انسان نمي شود و تا به آخر انگل باقي مي ماند و حداکثر ميمون مقلد مرد و موجودي برزخي و عقيم است.

۱۰۹- آخرالزمان عصر فرديت و تنهائي جبري بشر است. و هر که اين حق را دريافت و تصديق کرد و حقوقش را ادا نمود راه آدميت را مي يابد و سعادت و هويت را! زني که بايد به آدميت جان خود برسد و مردي که بايد حوائيت وجودش را کشف کند. و اينست کمال و سعادت و آزادي و رستگاري!

۱۱۰- در آخرالزمان فرهنگ مرد سالاري آخرين نفس هايش را مي کشد و لذا به شقيانه ترين الطاف و حيل دست مي زند تا زن را از کمالش بازدارد تا اصالت نرينگي را اثبات کند. به همين دليل شاهديم که اکثر زنان بيدار شده جوانمرگ مي شوند و به طريقي از بين مي روند تا کمال زن و زن کامل هرگز محقق نشود. از فاطمه اطهر س که امام مطلق زنان تاريخ است تا رابعه عدويه که به دست برادر بي غيرتش به تهمت ناحق شهيد شد در جواني. و تا ژاندارك که در آغاز جواني زنده در آتش سوخت و تا

طـاهره قرة العين كـه زنـده بـه گـور شـد و متـأخريني كـه هنـوز بيـدار نشـده از دنيـا رفتنـد مثـل پـروين اعتصـامي و فـروغ فرخـزاد و امثـالهم همــه جـوانمرگ شـدند و مجـال شـكوفايي كمـال را نيافتنـد و لـذا زن كامـل هنـوز در پرده ابهام تاريخ و افسانه ها باقيست!

۱۱۱- اگـر زن دسـت و دل از پرسـتيده شـدنش بشـويد نيمـي از راه كمـال را طـي كـرده اسـت. نيمـه ديگـر ايـن راه هم يافتن پير و امام طريقت است و اطاعت خاشعانه و بي مكر و بازي!

۱۱۲- ابلـيس نفـس زن داراي دل و مغـزي اسـت كـه دلـش همـان اراده بـه پرسـتيده شـدن اسـت و مغـزش هـم نـاز اوسـت و انـواع هـزار لاي مكرهـايش! اگـر بـر ايـن دو ركـن ابليسـيت خـود فـائق آيـد رسـتگار اسـت. در غيـر اينصـورت علامــه دهـر هـم كــه باشـد و اسـوه عفـاف و عصـمت، هنـور مفلـس و بنـده بنـد تنبـان اسـت و واژگونه!

۱۱۳- بنـده بــه تجربــه ديـده و آزمـوده ام كــه زن در تعـالي روح و عرفـان نفـس هـزاران بـار مسـتعدتر و بـاهوش تـر از مـرد اسـت ولـي اكثـراً هنـوز گـامي برنداشـته بازيچـه آن دو ابليسـيت مـذكور مـي شـود و خـود را مفت معامله مي كند به هر مرد هرزه چاپلوسِ زن صفتي تا خانم رئيس شود!

۱۱۴-هـيچ چيـز در ايـن دنيـا زن را بـه شـدت پـول و پـول پرسـتي و اشـتغالات مـالي و معيشـتي تبـاه و ديوانـه نمي سازد.

۱۱۵- و نيز برابرسازي زن با مرد بزرگترين كلاهي بود كه شيطان مرد بر سر زن گذاشت.

۱۱۶- ايـن سـخن رسـول اكـرم ص حـدود چهـارده قـرن پـيش، گـوئي بـراي زن امـروز بيـان شـده و قـدرش فقـط در ايـن دوران بــه تمـام و كمـال درك مـي شـود كــه فرمـود خداونـد همــه گنـاهـان آن والـديني را مـي بخشـد كـه دختر خود را وقتي به خانه بخت بفرستند كه در كنار شوهرش عادت ماهيانه اش شروع شود.

۱۱۷- بـه خـدا سـوگند كـه زن آخرالزمـان جـز بـا تـن دردادن بـه شـريعت اسـلامي هـيچ راه نجـات ديگـري نـدارد و محمد ص تنها ناجي زن در آخرالزمان است. بنده اين حق را به تجربه آزموده و كشف كرده ام!

۱۱۸- طبـق روايتـي اكثـر يـاران امـام زمـان زنـان هسـتند همـانطور كـه تعـداد اصـحاب زن رسـول خـدا در صـدر اسلام هـم چنـد برابـر اصـحاب مـرد بـود. و ايـن حجتـي بـر درسـتي ادعـاي مـا در اسـتعداد برتـر زنـان در امـر ديـن و هــدايت اسـت چــرا كــه خداونــد زن را فطرتــاً بــي نيــاز و منــزه از دنيــا و دنياپرســتي نمــوده و لــذا همــه مسـئوليتهاي مـادي خـانواده بـر دوش مـرد اسـت و ايـن عـزت زن اسـت و نـه ذلـت او. و چـه واژگونسـالاري بـر انديشه زن مدرن حاكم شده كه اشتغال بيروني را رشد و برتري و عزت خود پنداشته است.

۱۱۹- زن در امـر ديـن و هـدايت و معرفـت و طريقـت يـك اصـل محكـم دارد كـه اگـر رعـايتش كنـد بـر صـراط المسـتقيم اسـت و آن حفـظ عفـت و عصـمت دل و انديشــه اسـت كـه در بـاطنش جـز همسـرش نباشـد و ايـن محـال اسـت الا بـه پـذيرش خالصـانه ولايـت شـوهر (و يـا پـدر در صـورت تجـرد) كـه ايـن ولايـت بـه معنـاي وانهـادن همــه امـور دنيـوي بـه شـوهر و اعتمـاد بـه او و تسـليم امـر اوسـت و نـه پرسـتش شـوهر! متأسـفانه اكثـراً شوهرپرسـتي و ابـتلاي بيمارگونــه بــه شـوهر را ولايـت زناشـوئي پنداشـته انـد كـه اتفاقـاً حاصـل عـدم پـذيرش ولايـت شـوهر اسـت كـه موجب چنـين عـذابي مـي شـود كـه بـه نفـرت مـي انجامـد. و نيـز اينكـه بسـياري از مـردان هـم ولايـت زناشـوئي را فقـط از جانـب زن مـي داننـد و آنهـم بنـدگي زن اسـت و مسـئوليت گريـزي خودشـان! ولـي زن بايـد بدانـد كـه ايـن مسـئوليت گريـزي مـرد در لبـاس ايثـار و آزادي و برابـري كـلاه بزرگـي بـر سـر اوسـت. و اينكـه پـذيرش ولايـت شـوهر در امـور دنيـوي و اجتمـاعي حكـم خداسـت پـس مشـروط بـه خلـق و خـو و كفـر و ديـن شـوهر نيسـت. و تـن دردادن بـه امـر خـدا بـي ترديـد بـه خيـر دنيـا و آخـرت زن اسـت هـر چنـد كـه مـرد از ايـن امرسـوء اسـتفاده كنـد. آن ديـن خـدا و خداپرسـتي كـه بـراي رضـاي شـوهر باشـد عـين شـرك است.

۱۲۰- و زن بايـد بـه يقـين بدانـد كـه غيـرت شـوهرش بـه او از عصـمت و محبـت اوسـت و بـي غيـرتيش از بـي عصـمتي و بـي محبتـي و بـي مسـئوليتي او بـه زن اسـت و نـه از آزاديخـواهي و برابـري و ايثـارگريش! مـرد بي غيرت زنش را شريك جرم هرزگيهايش مي خواهد.

۱۲۱- و بايـد بدانـد كـه آزادي و اسـتقلال و عـزت و شـرف زن عـين عصـمت ظـاهري و بخصـوص بـاطني اوسـت. زيـرا اگـر زن اسـارتي جـز مـرد نـدارد از بـي عصـمتي بـاطني اسـت كـه هـر مـردي مـي توانـد بـه آسـاني

در روحش رخنه نموده و بازيچه اش سازد و سرنوشتش را تباه نمايد. زن از زمانيكه محبت شوهرش را با برابري و رياست دنيوي معاوضه نمود و رحمت را در شأن خود نديد و با زنانيت و مادريت خود به انكار و عداوت رسيد، تبديل به برده اي بي مزد و منت شد و ايثار از عصمتش موجب افتخار و هويتش گشت و اين هزينه خانم رئيس شدن بود!

۱۲۲- بدان كه ولايت پذيري زن از شوهرش در امور دنيوي عين عدالت الهي و تعادل رابطه است زيرا مرد هم قلباً مطيع زن است پس اين ولايت ظاهري و باطني از دو جانب است. يعني اطاعت زن از مردش در امور دنيوي پاسخگوئي به محبت و تعلق باطني مرد به زن است يعني حق محبت است و اگر اين پاسخگوئي زن نباشد به تدريج خداوند محبت زن را از دل مرد برمي دارد. زن بر دل مرد ولايت دارد و مرد هم بر دنياي زن! ولي زن مدرن ولايت بر دنياي مرد را ترجيح داده است.

۱۲۳- پر واضح است كه احاطه و اقتدار زن بر مرد بسيار عميق تر است زيرا ولايت زن بر دل و اراده مرد است. پس اگر زن بخواهد بر حق و دين خدا عمل كند محال است مرد تن درندهد. و اين بدان معناست كه علت العلل تباهي زناشوئي، زن است نه مرد. زيرا ضعيفه بودن زن يك امر بيروني و سطحي است. زن اگر بخواهد زندگيش را اصلاح كند مي تواند. از اينجاست كه به قول رسول اكرم ص اكثر زنان دوزخي هستند زيرا از اين اقتدار الهي خود عمداً و آگاهانه سوء استفاده مي كنند. به همين دليل بسيار بندرت زن مطلقه سعادتمند مي شود زيرا باعث اصلي اكثر طلاقها زن است. اينست كه آخرالزمان جهنم تباهي زن شده است.

۱۲۴- زن بايد بداند شوهري كه بنده و مريد اوست در خفا مريد شيطان است و اين زندگي در سراشيبي فروپاشي قرار دارد. پس واي بر زني كه شوهر ايده آلش را مردي مريد و بنده خود و بي اراده بداند. او بدترين شوهر دنيا را برگزيده است و اين ارضاي نفسانيش از بندگي شوهرش به يكسال نمي پايد كه بر سرش مي شكند و تازه مي فهمد كه كل بار دنياي زندگي را بر دوش كشيده و مردش جز بولهوسي كاري نمي كند. و اين بزرگترين فاجعه عصر ما در انتخاب شوهر است كه مظهر كمال حماقت زن مدرن است.

۱۲۵- بنده بر اساس تجربه و تحقيق دريافته ام كه اكثريت قريب به اتفاق دختراني كه دانشگاه و اشتغال بيرون را به قصد انتخاب شوهري ايده آل پيشه مي كنند شوهر ايده آلي كه بر مي گزينند يك پسر زن صفت ِ بي اراده و بولهوس و مسئوليت گريز است كه به جستجوي يك مادر جوانتر است كه در ضمن با او بخوابد. آيه «ظهار» در قرآن كريم گوئي براي زناشوئي اين دوران نازل شده كه همه پسرها در جستجوي مادري در همسر خود هستند. اين همان اراده به مردوار شدن و رئيس شدن در امور دنيوي است كه زن آخرالزمان را تبديل به احمق ترين و مفلوك ترين زن تاريخ كرده است: يك برده تمام عيار جسمي و جنسي آنهم با افتخار! زن مدرن قرباني مكر و رياست احمقانه خويش است! رياستي مضحك و مترسك وار!

۱۲۶- اين رساله اگر غيرت الهي زن را تحريك و احيا نكند و فريادش را بر عليه جهل و جنونش درنياورد بايستي بر مرگ تاريخي اش فاتحه اي خواند و رفت.

۱۲۷- زن اگر قلباً مؤمن باشد يعني دل زنده باشد از شوهرش، دل و محبتش را مي طلبد نه دنيايش را! يعني رياست عاطفي و قلبي مي جويد نه رياست دنيوي و نمايشي!

۱۲۸- ولايت پذيري زن از شوهر، عين محبت پذيري و محبت طلبي از شوهر است كه منجر به پذيرش همه مسئوليتهاي دنيوي زن مي شود تا زن دل و روحش را آلوده دنيا و شقاوتهاي آن نسازد و هميشه چشمه رحمت و عصمت باشد براي همسر و فرزندانش! زن اگر عاقل باشد بايستي اين مبادله را از شوهر التماس كند. و زن مؤمنه چنين است.

۱۲۹- پس اگر زني محبت ناپذير و ولايت ناپذير است و آرمانش رياست دنيوي بر شوهر است بي شك دلي كافر و شقي دارد و بايستي فكري به حال ماهيت خود كند اگر به لحاظ عقلاني اين معارف را درك و تصديق مي كند. و اين تبديل و تحول قلبي جز توبه راه و رسم ديگري ندارد، توبه از شقاوت و رويكرد به رحمت و محبت!

۱۳۰- بي ترديد زن مدرن قلباً كافرتر از زن سنتي نيست بلكه اين شقاوت كهن در عصر جديد امكان جولان و ظهور و بروزي آشكار يافته و تبديل به ايدئولوژي شده است و آن به قدرت تكنولوژي است.

۱۳۱- مدرنیزم عرصه ظهور و قیامت باطن پنهان زناشوئي در طول تاریخ است. پس زن مدرن باطن خود را در مقابل رویش نظاره گر است پس حجت تمام است و این آستانه انتخاب است که آیا این شقاوت و کفر و جهل را مي خواهد و یا از آن توبه مي کند و سرنوشت خود را تغییر مي دهد! یعني دیگر کسي نمي تواند خود را بفریبد و شقاوت خود را لباس سعادت و محبت بپوشاند. شقاوت مدرن یك شقاوت خود آگاهانه و عمدي و انتخابي است.

۱۳۲- و این رساله همه ابعاد و اعماق و اسرار زناشوئي را عیان و بیان کرده است. زین پس هر که خود بخواهد به راه هدایت یا ضلالت مي رود. قرآن- و لذا امروزه آنکه آگاهانه راه کفر و شقاوت را برمي گزیند بر لشکریان شیطان وارد شده و از اولیاي شیطان مي شود.

۱۳۳- زني که ولایت و محبت شوهر را نپذیرد و تن به احکام الهي ندهد امکان مادر شدن را هم به لحاظ ماهیت از دست مي دهد یعني نمي تواند به فرزند خود مهري داشته باشد. و چنین زني که نتوانسته شوهرش را ببلعد و بنده خود سازد تمام تلاش خود را براي بنده سازي فرزندش بکار مي گیرد و لذا تبدیل به شقي ترین زن نسبت به فرزند مي شود و براي بنده و مرید خود نمودن فرزندانش دست به هر جرم و جنایتي مي زند. و امروزه شاهد ظهور چنین زناني در سراسر جهان هستیم که چگونه سرچشمه رحمت خدا تبدیل به کانون اشد شقاوت و ستم و جنایت شده است. اخبار به قتل رسیدن بچه ها بدست مادران (به قصد نجاتشان) یك نمونه از این جنایات است که البته این بچه کشي هم از ایثارشان است؟!

۱۳۴- اینجانب شاهد درد دل و اعتراف زنان بسیاري بوده ام که متحیرند از نفرت عجیبي که بچه هایشان از آنان در دل دارند که آغوش هر کسي را بر آنان ترجیح میدهند. زیرا از مادران خود هیچ بوئي از رحمت و محبت نمي یابند. مثل تشنگاني که بر لب چشمه مي روند و هیچ آبي نمي یابند الا آتش شقاوت و بخل و بي وجودي! زناني که جز شکار و بلعیدن شوهر و بچه همّ و غمّي ندارند و در سوداي ریاست مي سوزند! این آتش عذاب ولایت ناپذیري از شوهر است. زناني که جز شوهران خود هر مردي را به دل خود راه میدهند چرا که نمي خواهند تحت اراده و ولایت شوهر باشند. اینان چه بسا حتي در رابطه جنسي هم تمام تلاش خود را مي کنند تا شوهر بر دلشان رسوخ نکند. و این زمینه زناي باطني است آنهم در آغوش شوهر! این عذابي عظیم است تا آنجا که زن بکلي از میل به همخوابگي با شوهر نفرت مي یابد و این سرآغاز طلاق باطني است که موسوم است به طلاق عاطفي!

۱۳۵- این اسرار مگو را عیان کردیم تا دیگر جاي هیچ بهانه اي نباشد و زن بداند که مشغول ارتکاب چه جنایتي در حق خویشتن است. جنایت یعني ابتلاي به جن و جن زدگي و جن پرستي که عذاب ولایت ناپذیري از شوهر است که بصورت انواع امراض عجیب و غریب جسماني و رواني و جنسي بروز مي کند که معروف به بیماري هاي خاص زنان است که یکي از مشهورترینشان انواع سرطان و شبه سرطان پستان و رحم است که حاصل استکبار ویژه زنان است: استکبار زنانگي! زني که جوهر زنانگي خود یعني رحمت را از همسر و فرزندان خود دریغ نموده و از آن بعنوان حربه اي جهت سلطه و استکبار در خانه بهره مي برد. و سرطان هاي زنانگي به معناي استکبار و امپریالیزم و مونوپولي و کودتاي سلولي در ارگانهاي زنانگي است. در این باب در کتاب «مالیخولیاي پزشکي» به تفصیل سخن گفته ایم.

۱۳۶- ناز زن که هویت ویژه و فطري اوست که ناز به دنیا است به معناي روي گردانیدن از دنیا، تبدیل به ناز در قبال محبت همسر شده است و این از اساس واژگوني زن است. و این ناز کردن به رحمت خداست و دریوزگي دنیائي که خداوند وي را از آن بي نیاز کرده است. یعني نازش را نیازش کرده و نیازش را ناز! و اینست واژگوني کامل زن که از او دیو بیرحمي ساخته که گاه شیطان را روسفید مي کند! و اینست جنایتي که زن مدرن در حق خود مرتکب شده است و طبعاً در حق بشریت! زیرا زن مهد دریافت رحمت خدا در عالم ارض و بشریت است که از او آن رویگردان شده است و خود و خانواده اش را به قحطي و جهنم دچار نموده است.

۱۳۷- اي زن، ابلیس در گوش تو چه نجوا نمود و چه تعلیمي کرد و چه وعده اي داد که تو را ترغیب نمود تا پذیرش محبت و ولایت همسر را معامله و مبادله و مشروط به دنیا نمودي که: در صورتي آنرا مي پذیرم که...

۱۳۸- چه شد و با چه فلسفه اي محبت نازل شده از طرف خداوند در دل همسرت را به پشیزي گرفتي و انکار نمودي و خود به دریوزگي محبت در نزد هرزگان رفتي؟ و شاید هم به تقلید از مرد (همسرت)

خواستي نقش عاشق را ايفا كني از براي سائر مردان كه: من هم عاشقم! اين نيز جنون ديگري در عرصه برابري با مرد است!

۱۳۹- براي عدم پذيرش ولايت همسر كه پاسخ به محبت اوست، يا محبت همسر را انكار مي كند و يا خودش هم دعوي عشق و محبت مي كند كه: چيز مهمي نيست من هم دارم! ولي اين ادعاي كاذب را نمي تواند به همسرش ثابت كند ميرود در جاهاي ديگري به مردان نامحرم ثابت كند!

۱۴۰- اصلاً دعوي برابري با مرد هم برخاسته از نجواي ابليس است جهت عدم پذيرش ولايت مرد كه منجر به انكار محبت او مي شود در يكسو، و تقليد از او در سوئي ديگر! و اين دو روي يك سكه است!

۱۴۱- حقيقت اينست كه رحمت و محبت نهفته در فطرت زن فقط در صورتي احياء و خلاق و شكوفا مي شود كه زن در قبال محبت مرد (همسر، پدر و...) ولايت او را هم پذيرا شود و دچار آن مكر و بازي ابليسي نشود. ولي زن كه اين ولايت و محبت را انكار كرده به بازار عشق بازي و نمايشات عاشقي مي رود تا ثابت كند كه او هم آنرا داراست و نيازي به محبت مردش ندارد كه بخواهد ولايتش را پذيرا شود. و در اين مكر و انكار و بازي با عشق است كه تباه شده و بدام مي افتد و چشم كه مي گشايد ديگر اثري از محبت مردش را نمي يابد و عصمت و شرف خود را هم باخته است.

۱۴۲- چه بسا زن وقتي محبت همسرش را مي بيند بناگاه دچار اين القاي شيطان مي شود كه گوئي: من اصلاً ذاتاً محبوب و معشوق همه مردان عالم هستم و هر كه را اراده كنم مفتون و مجذوب خود مي سازم پس چه لزومي دارد كه ولايت شوهرم را بپذيرم. مگر عشق قحطي است و نوبرش را آورده... اين انديشه و آموزه ابليسي در گوش زن است كه او را ناخواسته به قلمرو خيانت و نابودي مي برد تا ادعاي كذائي خود را اثبات كرده باشد! و معمولاً خيلي دير متوجه اين فريب و جنون مي شود كه: عشق و محبت، كالائي نيست كه در بند تنبان نهفته باشد بلكه بزرگترين هديه خدا به زن است كه در دل مردش نهاده شده است و در صورتي به آن دست مي يابد و خودش هم محبّ مي گردد و دوست داشتن مي آموزد كه ولايت شوهر را صادقانه پذيرا شود يعني به كانون محبت كه خداست متعهد گردد!

۱۴۳- بي ترديد زن كافردل (كه حتي ممكن است اهل نماز هم باشد) در قبال محبت همسر دچار وسوسه شيطان مي شود تا اين لطف الهي را تبديل به بند تنبان خود نموده و بر گردن شوهر آويزد و او را بنده خود سازد. اين همان طنابي است بر گردن همسر كه با يكديگر به جهنم مي روند به قول قرآن كريم!

۱۴۴- بي ترديد زن كافردل در قبال محبت همسر كم مي آورد و چه بسا احساس حقارت مي كند. ولي اگر به نفس خود فائق نيايد و خود را مطيع محبت همسر نكند و بلكه از اين حقارت و بخل نفس پيروي كند اين محبت را از دست مي دهد و آنگاه به قحطي افتاده و دست به كارهاي خطرناكتري مي زند و آن تحريك غيرت شوهر است و... كه اگر ادامه يابد بناگاه خود را در حال خيانت مي يابد! و اين پايان كار است.

۱۴۵- آنچه كه ديديد و شنيديد و فهميديد كل راز بدبختي زن و آموزه شيطان در اوست و علت العلل همه فلاكتها و هلاكتها و خيانتها و جنايتهائي كه در قلمرو زناشوئي پديد آمده است. اين بزرگترين ابليس شناسي عرصه زناشوئي است كه اگر اين ابليسيت را از نفس خود راندي بر بدبختي خود فائق آمدي و زندگيت را نجات دادي! ولي اگر هنوز هم نجات خود را مشروط به مسائل و نواقص شوهر ميداني بدان كه هنوز هم در دام شيطاني و بر وعده هاي او و بازيهاي خود اميد داري كه در اينصورت ديدار به قيامت كبرا!

۱۴۶- از اهميت وجودي ولايت پذيري زن از يك مرد در جهت تكامل وجود زن همين بس كه حضرت مريم كه به اذعان قرآن كريم برترين زن عالم است حتي پس از ازدواج با روح القدس كه گوئي ازدواج با خود خدا تلقي مي گردد باز هم خداوند حضرت مريم را مكلف نمود تا با يك مرد بشري ازدواج كند وگرنه حضرت مريم پس از آن وصال آسماني و مادر شدن به واسطه عيسي روح الله چه نيازي به ازدواج با يك انسان خاكي را داشت؟

۱۴۷- بي ترديد براي زني كه با روح خدا هم آغوشي كرده و آن را به بار آورده و جسمانيت بخشيده، ازدواج با يك مرد خاكي بغايت شاقه و تلخ و ناگوار است. پس در اينجا يك حق و ضرورت برتري در كار است كه يك انسان بايستي با همجنس مخالف خودش ازدواج كند و ولايتش را گردن نهد تا انسان كامل شود. از اين امر حيرت آور درمي يابيم كه تا چه حدي اين احساس و ادعاي بسياري از زنان متدين باطل

است كه مي پندارند اطاعت از خدا و دينش آنها را از اطاعت شوهر و پذيرش ولايت او بي نياز مي كند. به همين دليل است كه چه بسا شاهد شقي ترين و كافردل ترين زنان در جماعت اهل دين و ايمان هستيم، نخت عنوان اين توجيه كه گوئي اطاعت از خدا موجب معاف شدن از اطاعت و ولايت شوهر مي شود.

۱۴۸- پس واي بر زناني كه دين و عبادات را پناهگاه و توجيه گريز از ولايت زناشوئي كرده اند كه عين فرار از حكم خدا و قرار در آغوش ابليس است. و معلوم نيست كه با چه توجيه و چه سندي در مسيحيت، رهبانيت بخصوص براي زنان پديد آمده است در حاليكه حضرت مريم كه خود به وصال حق رسيده بود به امر خدايش تن به ازدواج داد.

۱۴۹- و آن زني كه شوهرش را در شأن خود نمي داند كه بخواهد ولايتش و بلكه محبتش را بپذيرد مشغول جنگ با خداست زيرا خداوند شوهرش را از جنس نفس خود او برگزيده است.

۱۵۰- و اما آيا براستي اين چه رازيست كه تقريباً اكثر قريب به اتفاق زنان، شوهران خود را در شأن خود نميدانند و بر اين باورند كه حقشان ضايع شده و قدرشان در كائنات ناشناخته مانده است؟ از كجا چنين پندار شيطاني پديد آمده است؟

۱۵۱- و اتفاقاً چنين احساسي را زناني شديدتر دارا هستند كه از محبت بيشتري از جانب شوهرشان برخوردارند و شوهران مهربانتري دارند.آيا چنين نيست؟ پس اگر چنين است كه هست در اينجا غايت حماقت و شيطنت است كه رخ نموده است با اين نجوا و منطق شيطاني كه: نگاه كن كه شوهرت چقدر دوستت مي دارد و حرمت و عزتت مي نهد! پس پر واضح است كه تو برتر و بهتر از اوئي زيرا تو او را دوست نمي داري و فقط اوست كه تو را دوست مي دارد زيرا مي داند كه تو برتر از او هستي پس مبادا ولايت و امر او را اطاعت كني! پس به او و محبت او ناز كن تا بيشتر از اين منت تو را بكشد و قدرت را بداند و تحت فرمان تو درآيد و مريد اراده تو شود و...

۱۵۲- زن كافردل و ولايت ناپذير پس از مدتها شك و ترديد و تجسس و تحقيق در راز محبت شوهرش بناگاه به اين كشف بزرگ مي رسد كه جز پائين تنه هيچ راز ديگري در كار نيست و از اينجاست كه تن فروشي زن به شوهرش شروع مي شود به روشهاي گوناگون.

۱۵۳- پس بدان كه اينهمه ترديدهاي جنون آميز نسبت به محبت شوهر و آنهمه مكرهاي شيطاني و حماقتها و حقارتها در قبال اين محبت كه يك هديه آسماني براي زن در دل مرد است عذاب ولايت ناپذيري و اطاعت ناپذيري از شوهر است و فقط در اين ولايت است كه بتدريج دل زن هم محبّ شوهر مي شود در غير اينصورت از بي محبتي خود در قبال محبت شوهر تا سر حدّ نابودي به پيش مي رود و اين نيز راز ديگري از بدبختيهاي زن بود كه آشكار شد و حجّت نيز بر او تمام گرديد.

۱۵۴- احساس حقارت زن ولايت ناپذير در قبال محبت شوهرش گاه به جائي مي رسد كه به ياري شيطان با خود مي گويد: «اين شوهر تو اصلاً در شأن تو نيست كه بخواهي دوستش داشته باشي، پس برو و با مرد ديگري ثابت كن كه تا چه حدي مي تواني عاشق باشي...» و بدان كه بخش عمده زنان مدرن در دام اين فلسفه شيطاني افتاده و نابود مي شوند.

۱۵۵- و اما در نقطه مقابل چه بسا زناني را مي بيني كه داراي شوهراني شقي و كافردل و هرزه و فاقد كمترين محبتي به زنان خود هستند و در عوض اين زنان مطيع و بنده اين شوهران هستند و به آنان افتخار هم مي كنند. آيا نديده ايد؟

۱۵۶- و اما يك باور فمينيستي در عصر ما در ميان زنان غوغا مي كند كه نوعي ايدئولوژي است و آن اينكه: ازدواج دشمن عشق است پس نتيجه اينكه عشق را بايستي براي قبل از ازدواج گذاشت و عقل را هم براي ازدواج؟! البته منظور از عقل همان تجارت است!

۱۵۷- و اما اين عشقي كه با ازدواج سازگار نيست و ازدواج دشمن آن تلقي مي شود چه پديده ايست؟ اين همان بازي با عشق و عشق بازي بمعناي تئاتر عشق و تعشيق و عشق نمائي زن با مردان است كه عمر هريك از اين به اصطلاح عشق ها، چند ماهي بيش نيست كه بتدرج كوتاه تر هم مي شود تا به عشق هاي يك شبه مي رسد. به اينجا كه رسيد نوبت ازدواج مي رسد كه بايستي عاقلانه باشد يعني تاجرانه!

۱۵۸- و امّـا لـذت شـيطاني آنچـه كـه در انديشـه زن فمينيسـت موسـوم بـه عشـق اسـت چيسـت؟ ايـن قلـب شـيطان شناسـي عشـق و عشـق شـيطاني در زن اسـت كـه تمـام شـرف و عصـمت و انسـانيت را در او نـابود مي كند و چنين موجود نابوده اي تازه به ياد ازدواج مي افتد!

۱۵۹- چـه بسـا دختـري بسـيار متشـرع و بـا حجـاب و عفـاف تمـام سـالهاي جـوانيش را صـرف بـدام انـداختن مـردان و ابـتلاي آنـان بخـود مـي كنـد و همـه را بـازي مـي دهـد و سـر مـي دوانـد و چـه بسـا دسـت احـدي هـم او را لمـس نمـي كنـد و بـا بكـارت و عفـت جسـماني كامـل بـالاخره بـه خانـه شـوهري مـي رود بـا دل و جـائي كـه تمامـاً بـه اشـغال و تسـخير دههـا مـرد درآمـده اسـت و هـيچ فضـاي خـالي بـراي شـوهر بـاقي نمانـده اسـت. فقـط در چنـين وضـعيتي مـي تـوان بـه اصـليت شـيطان عشـق و عشـق بـازي در زن پـي بـرد كـه كمتـرين شـهوانيت و فسـق ظـاهري هـم دخالـت نـدارد. البتـه بسـيار بعيـد اسـت كـه دختـر در چنـين بـازي شـيطاني بـا عواطـف مـردان جوان، بتواند جان و تن سالم بدر ببرد و در جائي بدام مي افتد!

۱۶۰- چـه بسـا زن شـوهر داري كـه تـن و جـان بـه ولايـت همسـر نـداده اسـت و همچنـان بـه نظربـازي بـا مـردان روابـط اجتمـاعي خـود ادامـه مـي دهـد و دههـا مـرد را در دام نفـس خـود دارد و از ايـن ابـتلاء داراي يـك لـذّت شيطاني ويـژه اي مـي شـود. كـه البتـه ادامـه ايـن وضـع بـالاخره در جـائي چنـين زنـي را بـه دام خيانـت مـي انـدازد عليـرغم اراده اش! ايـن عـين زنـاي بـاطني اسـت. راز و معنـاي زنـاي بـاطني در زن چيسـت؟ ايـن همـان معناي عشق بازي در انديشه فمينيزم است!

۱۶۱- اراده بـه پرسـتيده شـدن بجـاي خـدا در مـردان: اينسـت سرالاسـرار همـه بـي حجابيهـا و هرزگيهـاي پنهـان و آشـكار و هـزار لاي زن كـه حتـي در لبـاس ديـن و عفـاف هـم مـي توانـد بـا نـيم نگـاه و نـيم جملـه اي دل از مـردان ببـرد همـانطور كـه خداونـد در كتـابش بـه زنـان مؤمنـه مـي فرمايـد كـه: صـداي خـود را لطيـف نكنيـد براي نامحرمان!

۱۶۲- زن در حاليكـه بـه گمـان خـود مـي پنـدارد كـه اينـك دههـا مـرد را پرسـتنده خـود نمـوده اسـت خـود اوسـت كـه دههـا شـيطان و خنـاس را بـر جـان و دل خـود وارد كـرده و بـه تسـخيرشـان درآمـده و تـا دم مـرگ از آنهـا رهـائي نـدارد و در زنـدگي زناشـوئي همـه ايـن مـردان در رابطـه بـا شـوهرش حاضـر و فعـال مـي شـوند و زنـدگيش را نـابود مـي كننـد در جهـان نـامرئي كـه جـز خـود زن از آن آگـاه نيسـت! و ايـن مكـر خداسـت بـا مكـر زن!

۱۶۳- تمـام بـدبختي زن اينسـت كـه مـي خواهـد خـدا باشـد و پرسـتيده شـود و مـرد را بنـده و بـرده و مفلـس و ذليـل خـود سـازد و نـابود كنـد. زن كـافردل بـه دوسـت داشـته شـدن و محبـت مـرد قـانع نيسـت و بلكـه ايـن امـر در نظـرش مضـحك و بلكـه ضـد ارزش اسـت و لـذا همـواره بـا آن بـه ترديـد مـي نگـرد و انكـارش مـي كنـد و بـا آن مكـر مـي ورزد و آنـرا حربـه بنـدگي مـرد مـي كنـد. اينسـت كـه اكثـر زنـان دوزخـي هسـتند و اكثـر دوزخيـان هـم زن هستند بقول رسول اكرم ص .

۱۶۴- زن كـافردل در محبـت مـردش شـقاوت خـودش را مـي بينـد و بجـاي اينكـه توبـه كنـد و سـر تسـليم بـه محبت مرد فرود آورد آنرا به بازي و مكر و انكار مي گيرد تا نابودش كند.

۱۶۵- در اكثـر قريـب بـه اتفـاق مـوارد مـرد بـا زنـي ازدواج مـي كنـد كـه دوسـتش داشـته باشـد پـس بعيـد اسـت كـه مـردي فاقـد حـداقل همـان محبـت غريـزي بـه زنـش باشـد معاملـه اي كـه زن بـا ايـن محبـت مـي كنـد سرنوشـت زناشـوئي را معـين مـي كنـد. و لـذا سرنوشـت نهـائي هـر زناشـوئي در دسـت زن اسـت و ايـن امـر در تجربـه بشـري مسلّـم شـده اسـت كـه در همـه ادوار تـاريخ وجـود داشـته اسـت. و زن مـدرن بـدليل امكانـات و حقـوق معيشـتي و اجتمـاعي و حرفـه اي كـه بدسـت آورده از ايـن اراده و اختيـار سرنوشـت سـازش غايـت سـوء اسـتفاده را نمـوده و لـذا در بـدترين شـرايط تـاريخي خـود بسـر مـي بـرد و در ذلّـت بـارترين موقعيـت قـرار گرفتـه اسـت و گـوئي بازنـده نهـائي هموسـت. و اينكـه در ايـن رابطـه مـرد چـه مـي كنـد و تـا چـه حـدي بـه وظـايف خـود عمـل مـي نمايـد و وفـادار اسـت امريسـت كـه در سـائر آثارمـان بـه تفصـيل بـه آن پرداختـه ايـم و ايـن رسـاله مخـتص زن و مسـائل اوسـت. و انسـان خردمنـد كسـي اسـت كـه در هـر رابطـه اي خـودش را علـت سرنوشـت خود بداند زيرا با فرافكني سرنوشت خود بسوي ديگران چيزي عايدش نمي شود.

۱۶۶- ايـن يـك قاعـده الهـي و قـانون وجـودي و تجربـه عقلانـي اسـت كـه در هـر رابطـه اي آنكـه عـذاب مـي كشد همو مقصر و گناهكار است. هر كه اين حق را درك و تصديق كند راه توبه و نجاتش را مي يابد.

۱۶۷- در فرهنگ حاكم بر زن رسم بر اين است كه هرچه كه مهربانتر و ايثارگرتر و حق شناس تر باشد گوئي مظلومتر و بدبخت تر و معذب تر مي شود و اين مظلوم نمائي شيطاني حاكم بر زن يكي از علل بدبختي و شقاوت تاريخي اوست كه هر راه توبه و اصلاح و نجاتش را بسته است. و اين يك قانون ضد حق و ضد عدالت و خلاف رحمت خداست و آشكارا تهمتي به خداست. و زني كه به اين واژگونسالاري خود بيدار شده و توبه كند و اين شيطان مظلوم نمائي و ايثارگري دروغين را از خود طرد نمايد بر سرنوشت خود مسلط مي شود و اراده و حق الهي خود را مي يابد و از عمري دريوزگي و التماس و مظلوم نمائي و موش مردگي بر آستان مردان مي رهد.

۱۶۸- از منظر عقل و وجدان و حقوق الهي بشر، تن دردادن به مظالم و مفاسد مرد و شريك جرم و تبهكاري او شدن نه تنها از رحمت و ايثار او نيست كه از شقاوت و ستمگري متقابل اوست كه او را در مقابل ستم مردش تسليم كرده و شريك ظلمش ساخته است و خداوند او را مؤاخذه مي كند.

۱۶۹- ستم بري و ظلم پذيري در فرهنگ بسياري از زنان جهان نوعي عشق و ايثار و انسانيت تلقي مي شود كه يك ارزش ضد ارزش است و خداوند بر عذاب چنين زني مي افزايد. زن بايد اين طرز فكر شيطاني را از خود بزدايد.

۱۷۰- بنده از ستم بري و ظلم پذيري حيرت آور برخي از زنان در قبال شوهران خود عمري در حيرت بودم تا اينكه با تحقيق و تفحص به اين نتيجه رسيدم كه اين زنان به مراتب از شوهران ظالم خود ظالمترند و با پنبه سر مي برند و در لباس مظلوميت مشغول شرارت و فساد هستند و مي پندارند كه همه اطرافيان را هم فريب داده اند ولي عذابي كه مي كشند رسوا كننده آنهاست.

۱۷۱- ستم بري و ظلم پذيري زن در قبال شوهر تحت عنوان ايثار بخاطر بچه ها، دروغي است كه خودشان بر آن واقف هستند و معمولاً عاقبت بچه هاي اين زنان از آنان انتقام مي ستانند و رسوايشان مي كنند.

۱۷۲- بزرگترين قرباني زناشوئي ناهنجار و ظالمانه و پرتشنج خود فرزندان هستند. و اتفاقاً اگر براي نجات فرزندان از هم جدا شوند به ايثار نزديكتر است تا اينكه براين ظلم بمانند و از يكديگر انتقام بستانند و بچه ها را قرباني اين انتقامجوئي خود سازند. تجربه نشان داده كه اين به اصطلاح زنان ايثارگر، اسوه هاي شقاوت و بيرحمي نسبت به فرزندان خود هستند و براي تصرفشان دست به هر جنايتي مي زنند!

۱۷۳- اگر زن براستي قصد توبه و نجات روح خود را داشته باشد بايستي ابليس ايثارگري و مظلوم نمائي و شهيد سازي از خودش را بشناسد و آنرا لعنت كند. اين مكتب اصالت ذلت و فلاكت است و تهمتي آشكار به خداست. اين زناني كه سرنوشت و بخت بد خود را لعنت مي كنند در واقع مشغول جنگ با خدا هستند و همه مظالم خود را لباس ايثار پوشانيده و در واژگوني كامل به سر مي برند و ديوانه شده اند!

۱۷۴- كسي كه ستم بري و ظلم پذيري و ذلت پرستي را افتخار و ايثار و فداكاري و عشق ناميده خود شيطان در صورت بشر است. و متأسفانه اين يك هويت مزمن و تاريخي براي زن در سراسر جهان بوده است كه يكي از شيطنت هاي كهنه و عميق زن است كه تبديل به هويت و يك عادت تاريخي شده است و تا زن از اين لباس ابليسي بيرون نيايد نه دين دارد و نه دنيا و مورد طرد و لعن خدا و خلق است. و بدترين صورت اين شيطنت آنست كه لباس قداست و مذهب بر تن كرده است و قديس مي نمايد. اين همان مذهب «زار» است كه يكي از چهار ركن ظلم بشر مي باشد: زر- زور- تزوير- زار! خداي چنين مذهب و مسلكي يك ميرغضب شقي و ظالم و ظلم پرست است كه فقط بندگان بدبخت و مفلوك و ذليل و له شده را دوست دارد! پس بدان كه اين پيروان مذهب زار بزرگترين دشمن رحمت و عدالت حق هستند و خدا هم آنها را در دو دنيا عذاب و رسوا مي كند!

۱۷۵- اين را بدان كه آن زني كه در قبال زندگي زناشوئي احساس ايثار به شوهر و فرزندانش را دارد و تنها علت همزيستي اش اين احساس است يك شيطان در صورت بشر است شيطاني كه در هويت گردن شكستگي و مفلسي و موش مردگي مشغول كار است. اين شيطنت تاريخي زن در جوامع سنتي است. و معمولاً همه اعضاي خانواده از چنين زني نفرت دارند زيرا او با چنين نگاه و احساسي جز تحقير و له كردن اعضاي خانواده كار ديگري ندارد كه از خودش يك خداي مفلس و ذليل ساخته است و خودش را اينگونه در خود مي پرستد! اين آخرين ترفند اراده به پرستيده شدن در زن است آنگاه كه هيچ ابزار و

بهانـه ديگـري در اختيـار نداشـته باشـد. ايـن نـوع زنـان جـز كينـه و انتقـام از همسـر و فرزنـدان خـود هـيچ انديشـه و احسـاس ديگـري ندارنـد و نـابودي خـانواده آرزوي آنهاسـت چـرا كـه او را نمـي پرسـتند! پـس او خـودش را اينگونـه مـي پرستد! بنگـر كـه تـا كجاسـت پليـدي و شـقاوت و كفـر و شـيطنت و خـودفريبي بشـر! و اينكه چرا عاقبت تاريخي زن در آخرالزمان به اينجا رسيده است!

۱۷۶- كـم فروشـي و گـران فروشـي و احتكـار زن در قبـال رحمتـي كـه خـدا در وجـودش بـراي همسـر و فرزنـدانش بـه وديعـه نهـاده اسـت، تـا آنجـا كـه ايـن رحمـت را كـه بـي هـيچ زحمتـي مـي توانـد بـه اعضـاي خـانواده برسـاند شـرط پرسـتش خـود و بنـدگي همسـر و فرزنـدانش قـرار مـي دهـد و اينسـت منشـأ شـقاوت و بـدبختي و عاقبـت فلاكـت بـار زن! «آنانكـه امانتهـاي الهـي را بـه اهلـش مـي رسـانند...» قـرآن- و زن ايـن امانـت الهـي را به اهلش نمي رساند كه چنين قحطي زده و مفلوك مي شود.

۱۷۷- بـي ترديـد كـه همـه زنـان اينگونـه نيسـتند وگرنـه تـاكنون نسـل بشـر بـر افتـاده بـود. ولـي از آنجـا كـه ايـن كتـاب بـه آسـيب شناسـي و علـل بـدبختي هـاي زن مـي پـردازد لاجـرم بايسـتي اينهمـه زشـتي و سـتم معلـوم و فهم گردد. زيرا درمان بدون شناخت علل بيماري محالست!

۱۷۸- كسـي كـه بـا احسـاس ايثـار نسـبت بـه اعضـاي خـانواده زنـدگي مـي كنـد در حقيقـت تمـام وجـودش منتـي بـر يكايـك افـراد خـانواده اسـت و ايـن منـت منشـأ توليـد كينـه و نفـرت اعضـاي خانـه بـه فـرد ايثـارگر اسـت و ايـن عـين حـق و عـدل اسـت. زيـرا فـرد حامـل ايثـار بلاوقفـه مشـغول تحقيـر ديگـران اسـت و ايـن تحقيـر و تـوهين بـه طـور طبيعـي در قلـوب ديگـران ايجـاد انزجـار مـي كنـد بـي آنكـه بخواهنـد! ايـن قاعـده در كـل جامعـه نيـز مصـداق دارد.

۱۷۹- حقيقـت اينسـت كـه خداونـد احـدي را محتـاج ديگـري نيافريـده اسـت و بـه همـه رزق مـي دهـد اعـم از رزق مـادي و عـاطفي! ولـي بـراي امتحـان بشـري و بـه دليـل واقعـه خلافـت و جانشـيني بشـر بـه جـاي خـدا در عـالم ارض، ايـن رزق الهـي در نـزد افـراد بشـري بـه امانـت و وديعـه نهـاده شـده اسـت و لـذا انسـانها بـر حسـب ظـاهر از دسـت همـديگر رزق مـي خورنـد و از نـزد قلـوب يكـديگر مشـمول رحمـت و محبـت حـق مـي شـوند و ايـن امتحـاني بـزرگ بـراي بشـر اسـت تـا از ايـن بابـت خـودش را خـدا نپنـدارد و ديگـران را بنـده خـود نخواهـد. ولـي متأسـفانه در حـريم خـانواده، اكثـر مـردان بـه دليـل رزق مـادي كـه بـه خانـه مـي آورنـد و زنـان هـم بـدليل رزق عـاطفي، همـديگر را بنـده و پرسـتنده خـود مـي خواهنـد و چـون چنـين امـري محكـوم بـه ابطـال اسـت پـس نتيجـه نهـايي جـز كينـه و منـت و احسـاس ايثـار و تحقيـر و عـداوت و سـوء تفـاهم نيسـت. و همـه اينهـا حاصـل خداشناسـي و خودشناسـي اسـت كـه موجـب انـواع شـرك مـي باشـد و شـرك هـم ظلـم عظـيم اسـت كـه عـذاب الهي را واجب مي سازد به قول قرآن كريم.

۱۸۰- و هـيچ ظلمـي بزرگتـر و نابخشـودني تـر از ايـن نيسـت كـه آدمـي بواسـطه عواطـف و نيازهـاي عـاطفي ديگـران را بنـده و پرسـتنده خـود بخواهـد. و ايـن اسـاس همـه ظلمهـايي اسـت كـه زن در خانـه مرتكـب مـي شـود كـه از لطيـف تـرين سـتمها و شركهاسـت و بـه راسـتي ظلـم عظـيم اسـت و مسـتوجب عـذاب الهـي كـه اكثـر زنهـا بـه آن دچارنـد. شـوهر و فرزنـداني كـه تـو را دوسـت مـي دارنـد و از تـو توقـع عاطفـه و رحمـت دارنـد و تـو بخـواهي بـدين وسـيله آنهـا را بنـده و مريـد خـود سـازي: اينسـت ذات ظلـم زنانـه و علـت همـه فلاكتهـايش در طـول تـاريخ تـا بـه امـروز كـه قيامـت ايـن ظلـم برپـا شـده اسـت كـه آخـرين مهلـت توبـه و اصـلاح سرنوشـت اسـت! والسلام-

علي اكبر خانجاني

شهريور ۱۳۹۲